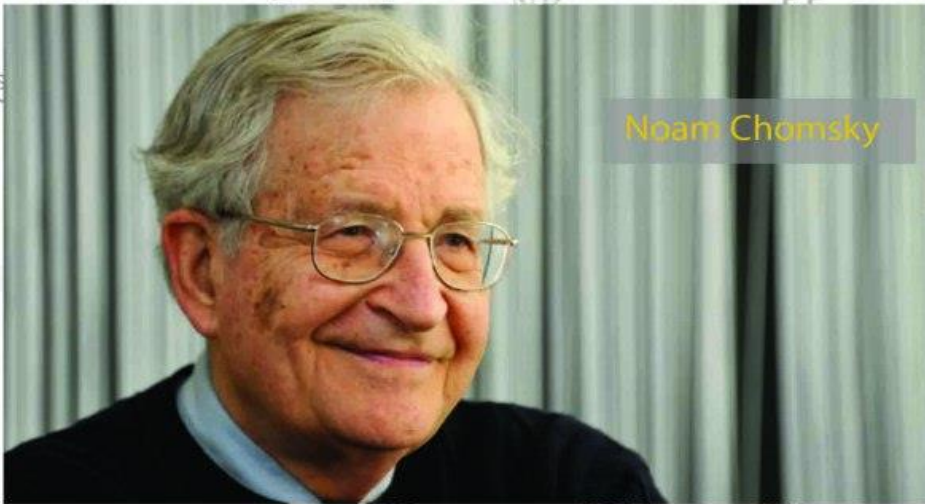
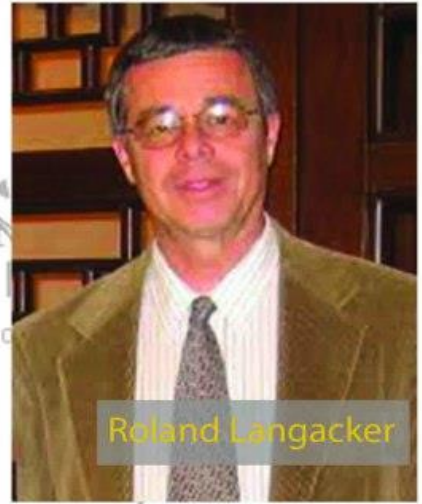


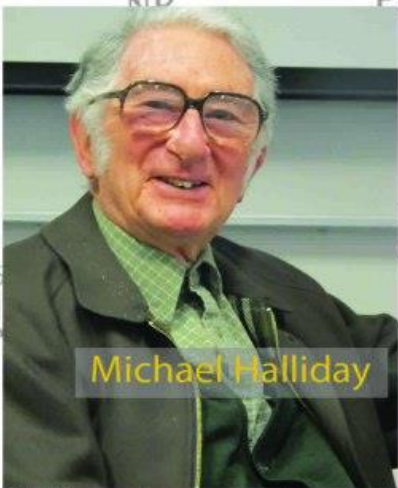
## ویژه نامه‌ی نحو



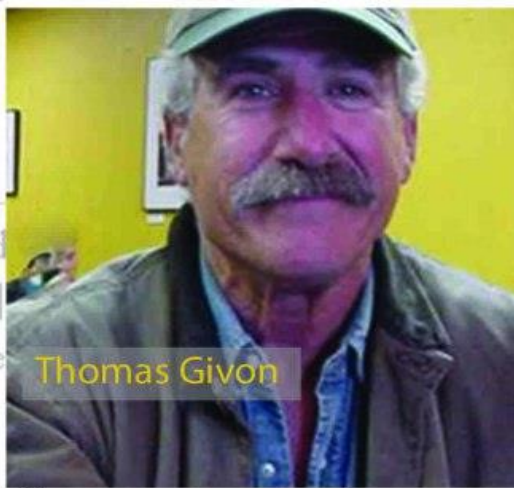
Noam Chomsky



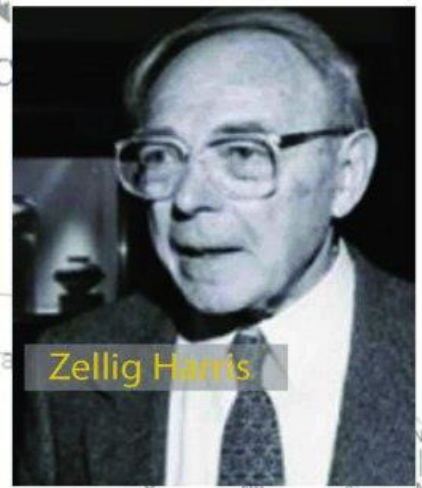
Roland Langacker



Michael Halliday



Thomas Givón



Zellig Harris



۱..... سرمقاله

۲..... دو برداشتِ مکمل از گذرای: الگوی گذرا و الگوی کنایی (ارگتیو)

۷..... مروری بر سیر تمولات آراء چامسکی از آغاز پیدایش دستور زایشی تا برنامه‌ی کمینه‌گرا

۱۲..... مصامبه دوستانه با دکتر فریده مقبیل

۱۷..... بررسی روش‌های تغییر ظرفیت فعل بر اساس فرآیندهای نمودی در زبان فارسی

۲۲..... عوامل مؤثر بر نظام حالت از منظر گیون

۲۵..... نقد مقاله «ترتیب سازه‌ای در زبان فارسی و عامل وزن»



طراح لوگو: آذر عزتی

طراح جلد و صفحه‌آرا: نسرین رضانی جزئی، سارا کیانی، مهناز طالبی دستنایی

لیتوگرافی: طه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه الزهراء (س)

نشانی: تهران، میدان ونک، خیابان ونک، میدان شیخ بهایی، دانشگاه الزهراء (س)



سر مقاله

فاطمه حسنی جلیلیان

نحو در لغت به معنای اسلوب و روش است و در علم زبان شناسی به معنای اسلوب چیدمان کلمات بر اساس ساخت جمله است. و خوش ساخت، گویسورای هر زبان بر اساس مجموعه الاز قرار داده‌ها اجتماعی و درونی، کلمه‌ها و عبارات‌ها خود را به شیوه‌ای نظام مند در کنار هم می‌آوردند و همواره از آن قرار داده‌ها پیروی می‌کنند. تعلیل زبان‌ها و کشف و استنباط قواعد حاکم بر ساخت هر زبان بر عهده زبان‌شناسان و دستور زبان است. زبان‌شناس علاوه بر تعلیل هر زبان، به مقایسه آن با زبان‌های دیگر می‌پردازند. تعلیل و مقایسه سقوانیخ حاکم بر زبان‌های مختلف حاکم از شباهت‌های کلمه و آتشکار میان زبان‌ها است. از این رو، زبان‌شناسان زایش و در را بر آتشکار نوآم چامسکر توجه به اصول و قواعد یک زبان‌ها را در تصور کار خود قرار می‌دهند و سپس به سنجش آن اصول در زبان‌های مختلف می‌پردازند تا اصول مشترک و همگانی در میان زبان‌ها را کشف کنند. در مقابل، گاه مشاهده تفاوت‌ها در کنار شباهت‌ها کلمه، نقش‌گرایخ و رده‌شناسان تصور را بر آن می‌دارند تا پس از بررسی ویژگی‌ها را شمار از زبان‌ها، به ارائه قاعده و نظریه بپردازند. به هر ترتیب نحوه ساخت هر زبان بر اساس افراد آن جامعه، زبان‌ها درونی شده و ناخودآگاه است. نحوه چیدمان‌ها در همین سطرها نیز نمایانگر قواعد غالب در دستور زبان فارسی است، اما در کنار این قانون‌ها دیده می‌شود که گاه شاعران و ادیبان بر اساس حسته کردن پیام خود دست به ابداع‌ها می‌زنند و قوانین را بر هم می‌زنند؛ همچون:

برید و درید شکست و بیست  
یلان را سر و سینه و پا و دست

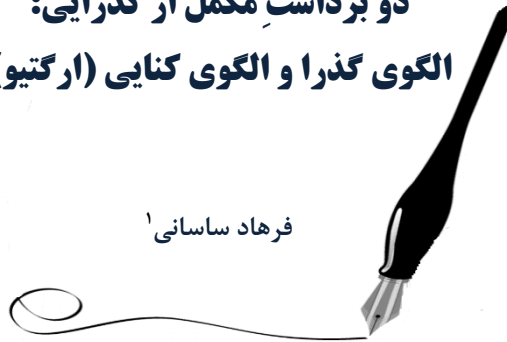
با این حال پیدا می‌شود چینیخ خلاقیت‌ها بر سبب نمی‌شود قوانین حاکم بر زبان از یاد برده شود یا در آن خلل ایجاد شود. مضمناخ حوزه نحو، با در نظر گرفتن همه رایخ خلاقیت‌ها، به دنبال کشف آن قانون‌ها را نوشته گویسورای هستند که در ذهن‌ها جا گرفته است به طوریکه، آتشکار بدوین صرف انتریکلمات را به در ستر در کنار هم می‌بینند و جمله‌ها خود را بیان می‌کنند. از همین رو، زبان‌شناسان بر این پدید آمدن اسلوب‌ها گاه به دنبال تقطیع واژه بودند و گاه تقطیع جمله. گاه سازه‌ها را با دقت و ظرافت بررسی می‌کرده‌اند و گاه به ارتباط میان جملات پرداخته‌اند. به دنبال رویکردها مختلف در دستور ساخت‌ها، امروزه نظریه‌ها نقش‌گرایخ و شناختی نیز به تعلیل تصور در زبان‌های مختلف می‌پردازند. اما فارغ از همه رایخ تعلیل‌ها، قدرت ذهن بر ما آشکار است، زیرا با وجود تبیین‌ها تصور را بدوین آتشکار، انساخ قادر به تفهیم و تفاهم کلام است.

منتظر یادداشت‌ها، مقاله‌ها و مصاحبه‌ها در زمینه‌های مختلف زبان‌شناسی هستیم ([bayan.alzahra@gmail.com](mailto:bayan.alzahra@gmail.com))



## دو برداشت مکمل از گذرایی: الگوی گذرا و الگوی کنایی (ارکتیو)

فرهاد ساسانی<sup>۱</sup>



واحد برای مرتبه‌های متن و بند وجود ندارد. در عوض، متن با بندها (بندهای مرکب) نمودار می‌شود، و این دو در دو لایه‌ی متفاوت - به ترتیب در معنی‌شناسی (لایه‌ی معنی) و واژدستور<sup>۲</sup> (لایه‌ی واژه‌آرایی<sup>۳</sup>) - قرار می‌گیرند<sup>۴</sup> (هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۵۸۷، ۲۰۱۴: ۶۶۰).

پس بند یگان واژدستور است که سه نقش ذاتی یا فرانقش زبان و در واقع سه وجه معنایی اندیشگانی (تجربی)، متنی و بینافردی در آن نمودار می‌شود. به بیان دیگر، این سازه‌ی چندکارکردی سه وجه یا خط معنی را نمودار می‌کند: خط متنی آغاز و دنبال (بند به مثابه‌ی پیام)، خط باز نمودی وجه + باقیمانده (بند به مثابه‌ی تبادل)، و خط تجربی سازماندهی بند (بند به مثابه‌ی باز نمود یا بازتاب)، که هر سه در ساختار بند در هم آمیخته می‌شوند.

ابرنقش یا فرانقش اندیشگانی، به بیان هلیدی (برای مثال: هلیدی، ۲۰۱۴: ۲۹)، یکی از نقش‌های ذاتی و نهادینه‌ی

در دستور نقش‌گرای سازگانی هلیدی، هر «بند سازه‌ای چندکارکردی است دربرگیرنده‌ی سه خط چندکارکردی معنا» (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۲۱۱). آنها یادآور می‌شوند در این دستور، بند به ساختاری گفته می‌شود که در دستوره‌ای دیگر جمله‌ی مرکب یا جمله‌ی ساده نامیده می‌شود. به بیان دیگر، بند یگان تحلیلی واژدستوری است، و جمله مربوط است به سازه‌گستری نگاشته‌شناسی<sup>۵</sup> یا خط. از این بازتعریف نظری که بگذریم، جمله یا بند کارکردهای چندگانه‌ای در دستور بر عهده دارد و نقش محوری در متن‌سازی دارد.

متن یگانی از معنی است. ... مردم می‌انگازند یک متن دربرگیرنده‌ی بندها (یا «جمله‌ها») است؛ اما این یک ساده‌انگاری گمراه‌کننده از یک رابطه‌ی غیرمستقیم‌تر (اما انعطاف‌پذیرتر و قدرتمندتر) است. یک متن «دربرگیرنده‌ی بندها (بندهای مرکب) نیست. رابطه‌ی جزء و کل یا «سازه‌گستری» میان متن و بند (مرکب) نیست و یک میزان<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup>عضو هیأت علمی گروه زبان‌شناسی دانشگاه الزهرا (س) [fsasani@alzahra.ac.ir](mailto:fsasani@alzahra.ac.ir)

<sup>۲</sup>graphological constituency

<sup>۳</sup>scale

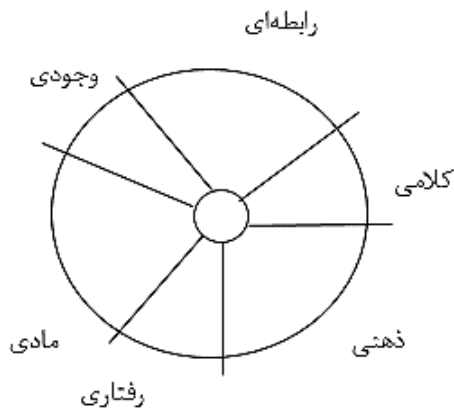
<sup>۴</sup>lexicogrammar

<sup>۵</sup>wording

<sup>۶</sup>تأکیدها از متن اصلی است.



می‌توان دید:



پس بازتاب جهان در زبان به شکل پدیده‌های متمایز در قالب فرایندها و همبازان در آن فرایندها و پیرایندها یا شرایط توصیف‌کننده‌ی آنها مرزبندی می‌شود. شایان ذکر است که فرآیند می‌تواند یک‌ارزشی، دوارزشی یا سه‌ارزشی و به شکل‌های رخداد، کنش، حالت، احساس یا گفتار باشد. فرایندها معمولاً در زبان‌ها به صورت «فعل» بازنمایی می‌شوند. برای نمونه، هر یک از فرایندهای یادشده را با نمونه‌ای روشن می‌کنم.

**فرایند مادی:**

- (۱) ناکهان شیر از جا جهید.
- (۲) شیر گردشگر را (با دندان) گرفت.
- (۳) من پارک لاله را رد کردم (تا به خیابان حجاب رسیدم).

کننده / دامنه فرایند مادی

- (۴) نسترن آن پرونده را به بایگانی داد.
- کننده هدف دریافت‌کننده فرایند

مادی

سه‌گانه‌ی زبان است، چون زبان تجربه‌ی انسان را «تعبیر» و «بازنمایی» می‌کند و در واقع، انسان در زبان می‌اندیشد. تأکید می‌کنم که این اندیشیدن در زبان است و نه با زبان. هلیدی البته فرانش اندیشگانی را به دو بخش تجربی<sup>۱</sup> و منطقی<sup>۲</sup> تقسیم می‌کند: بخش تجربی دربرگیرنده‌ی تجربه‌ی دنیا و بازتاب آن در بندهای زبان است، و کار بخش منطقی پیوند دادن بندها به یکدیگر و تشکیل بندهای مرکب بر پایه‌ی پیوندهای منطقی-معنایی است. به همین دلیل، این فرانش را فرانش تجربی می‌نامد. پس نمود فرانش اندیشگانی در سازه‌گستری واژدستوری است، و این در ساختار گذرای واحد بند رخ می‌دهد. در وجه تجربی یا اندیشگانی معنا، بند، «کوانتوم» یا ذره‌ای از «تغییر» در جریان رخدادها را بازتاب می‌دهد که در ریختار<sup>۳</sup>ی از یک فرایند، یک یا چند همباز<sup>۴</sup> یا شرکت‌کننده‌ی درگیر در آن فرایند، و پیرایندها یا شرایط موجود مانند زمان، مکان، علت، شیوه تعبیر می‌شود. هلیدی این ریختار را در وجه اندیشگانی معنا «پیکره»<sup>۵</sup> می‌نامد. این پیکره‌ها یا برداشت‌ها از تغییر در جریان رخدادها می‌تواند روی دادن، انجام دادن، حس کردن، گفتن، بودن یا داشتن باشد. در سازگان یا سیستم دستوری زبان، این عمل را گذرای می‌نامند (نک هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۲۱۳). می‌توان شش گونه‌ی معنایی از فرایندها را بر شمرد: مادی، ذهنی، رابطه‌ای، رفتاری، کلامی و وجودی. در این میان، سه فرایند مادی، ذهنی و رابطه‌ای اصلی است و سه فرایند رفتاری، کلامی و وجودی، فرعی. یادآور می‌شود این اصلی و فرعی بودن به معنای اهمیت کمتر یا بیشتر نیست، بلکه به این معنی است که سه فرایند دوم، هر کدام، ویژگی‌هایی از دو فرایند اصلی را در خود دارند و در میان آن سه قرار می‌گیرند. شکل ساده‌شده‌ی رابطه‌ی آنها را در زیر

<sup>4</sup>participant  
<sup>5</sup>circumstance  
<sup>6</sup>figure

<sup>1</sup>experiential  
<sup>2</sup>logical  
<sup>3</sup>configuration



## فرایند ذهنی:

- (۵) مریم سوسن را دید.  
حسگر پدیده فرایند ذهنی  
 (۶) مردم روستا او را کودن، کندذهن، متعصب  
و خشن تصور می‌کردند.  
حسگر پدیده  
ویژگی  
 فرایند ذهنی

## فرایند وجودی:

- (۱۴) کتاب روی میز قرار دارد.  
 موجود فرایند وجودی  
 (۱۵) امروز آرتمیس اینجاست.  
 موجود فرایند وجودی  
 (۱۶) روستای آنها بر حاشیه‌ی دشتی بود هموار  
 و یکنواخت.

## فرایند رابطه‌ای:

- موجود فرایند وجودی

- (۷) آریانا همون معلمه اس  
 [شناسایی]  
شناخته شناسنده فرایند رابطه‌ای  
 (۸) آریانا زیبا است. [اسنادی]  
حامل ویژگی فرایند رابطه‌ای

## فرایند رفتاری:

- (۹) مینا خندید.  
رفتارگر فرایند رفتاری

## فرایند کلامی:

- (۱۰) مازیار می‌گفت باید برود.  
گوینده فرایند کلامی گفته  
 (۱۱) او برای دفاع از عقیده‌اش به شدت با  
رئیسش بحث می‌کرد.  
گوینده فرایند کلامی

اما اگر نیک بنگریم، می‌بینیم که همه‌ی فرایندهای شش‌گانه را می‌توان در چارچوب یک فرایند فراگیر گذرایی دیگر تفسیر کرد، چنان که یک «کنشگر» (به جای کننده<sup>۲</sup> در فرایند مادی) در همه‌ی فرایندها هست که به واسطه یک «میانجی<sup>۳</sup>» کنشی را بر یک «هدف» (پذیرا یا کنش‌پذیر) انجام می‌دهد، به گونه‌ای که گاه در هر بند بخشی از این همبازها یا شرکت‌کننده‌ها نمی‌آید. بنابراین هلیدی دو الگوی گذرایی را می‌شناساند: ۱- الگوی گذرایی گذرا<sup>۴</sup> (که شرح آن رفت)، و ۲- الگوی گذرایی کنایی<sup>۵</sup> یا ارگتیو (برای نمونه، ن ک هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۲۸۴-۳۰۲)؛ هلیدی و متیسن (۲۰۰۴: ۲۸۵ یا ۲۰۱۴: ۳۳۷) می‌گویند که این الگوی گذرایی کنایی در نیم سده‌ی گذشته، در زبان انگلیسی کاملاً سازگانی و نظام‌مند شده است.

درست است که از یک نظر، همه‌ی انواع فرایندها متفاوتند. فرایندهای مادی، رفتاری، ذهنی، کلامی، رابطه‌ای و وجودی هر یک دستور خود را دارد. در عین حال، از منظری دیگر همه شبیه همنند. با تفسیری دیگر، همه دارای یک دستورند؛ فقط یک ساختار بازنمودی عمومی

- گیرنده فرایند کلامی  
 (۱۲) به پدرش گفت که پسرش هرچند  
جوان مستعدی است اما نمی‌تواند او را نگه دارد.  
گیرنده فرایند کلامی  
 گفته

- (۱۳) خشایار به همکارانش تهمت ناروایی زد.  
گوینده مقصود فرایند کلامی

<sup>4</sup>transitive  
<sup>5</sup>ergative

<sup>1</sup>agent  
<sup>2</sup>actor  
<sup>3</sup>medium



نمونه‌هایی از دو ساختار کنایی را می‌توان به شکل سازگانی یا نظام‌مند در واژگان پارسی دید، به‌ویژه در فعل‌هایی که هر دو ویژگی گذرا و ناگذر را دارند و به تعبیر حق‌شناس، سامعی، سمایی و طباطبایی (۱۳۸۷: ۷۲) «فعلِ دوگانه» اند (در دستور نقش‌گرای سازگانی، واژگان و دستور دو سوی یک پیوستارند و سازه‌گستری واژدستور را می‌سازند)؛ هلیدی از این گذرای کنایی با نام «کنایندگی واژگانی»<sup>۸</sup> یاد می‌کند (هلیدی و متیسن، ۲۰۱۴: ۳۳۸).

مشترک در همه‌ی بندهای انگلیسی وجود دارد (هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۲۸۱ یا ۲۰۱۴: ۳۳۴).

این ساختار در واقع عبارت است از:

فرآیند + میانجی ± کنشگر

میانجی همبازی است که فرآیند از طریق آن نمود می‌یابد. دو همباز دیگر با نام «بهره‌ور»<sup>۱</sup> همچون بهره‌ور در فرایندهای مادی، و پهنه<sup>۲</sup> در پنج فرایند مادی، ذهنی، رابطه‌ای، رفتاری و کلامی (درب‌گیرنده‌ی همبازهای دامنه<sup>۳</sup>، پدیده<sup>۴</sup>، رفتار<sup>۵</sup>، ویژگی<sup>۶</sup> و گفته<sup>۷</sup>) نیز وجود دارند، که در اینجا به آنها نمی‌پردازم (نک هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۲۹۳ یا ۲۰۱۴: ۳۴۶).

برای نمونه، رخدادی را در نظر بگیرید که در آن گردشگری به بیشه‌ای رفته و ناگهان شیری او را می‌بیند و می‌دود و دنبالش می‌کند و گردشگر هم ناگزیر پا به فرار می‌گذارد و می‌دود. می‌توان این رخداد را از درون و از بیرون تفسیر کرد و بندهای زیر را گفت:

(۱۷) گردشگر دوید.

(۱۸) شیر دوید.

(۱۹) شیر گردشگر را دنبال کرد.

این رخداد می‌تواند با کنشِ دویدنِ شیر تمام شود و شیر بایستد و بندِ «شیر دوید» گفته شود، یا به دویدن ادامه داده و این کنش تا همبازی دیگر، یعنی گردشگر ادامه یابد (یعنی «گردشگر دوید» و «شیر گردشگر را دنبال کرد») (نک هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۲۸۷ یا ۲۰۱۴: ۳۴۰). در این الگوی گسترده‌تر کنایی یا ارگتیو، می‌توان از بندِ «شیر گردشگر را دنبال کرد» با کنشگری بیرونی استفاده کرد، یا از بندِ ناکنایی «گردشگر دوید».

(۲۰) الف. شیشه شکست.

هدف/ میانجی

ب. داریوش شیشه را شکست.

کننده/ کنشگر هدف/ میانجی

(۲۱) الف. تا برسیم، خورش پخته.

هدف/ میانجی

ب. تا برسیم، ناهید خورش

رو پخته.

کننده/ کنشگر هدف/

(۲۲) الف. آب روی میز ریخت.

هدف/ میانجی

ب. نوید آب را روی میز ریخت.

کننده/ کنشگر هدف/ میانجی

اما در ساختار نحوی زبان پارسی نیز به شکلی سازگانی این ویژگی در ترفندهای ناگذر سازی و گذراسازی وجود دارد:

(۲۳) الف. بمب منفجر شد.

ب. پلیس بمب را منفجر کرد.

<sup>5</sup>behavior

<sup>6</sup>attribute

<sup>7</sup>verbiage

<sup>8</sup>lexical ergativity

<sup>1</sup>beneficiary

<sup>2</sup>range

<sup>3</sup>scope

<sup>4</sup>phenomenon



۲۴) الف. این گوشت خوب می‌پزد.

ب. این گوشت خوب پخته می‌شود.

پ. آشپز این گوشت را خوب می‌پزد.

۲۵) الف. چوبش خوب می‌سوزد.

ب. چوبش خوب سوخته می‌شود.

پ. آتشش مرا بسوخت.

ت. بچه‌ها چوب‌ها را خوب سوزاندند.

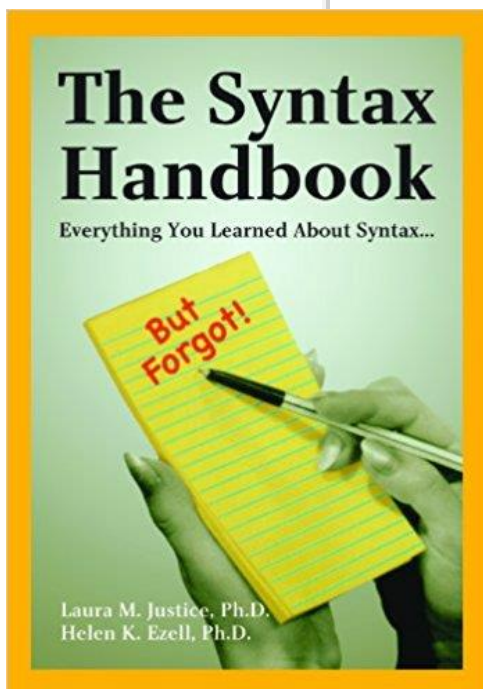


## بخش معرفی کتاب

کتاب‌هایی که در این بخش معرفی می‌شود، توسط سایت [alibris.com](http://alibris.com) به عنوان پرفرمدارترین و پرفروش‌ترین کتاب‌های تاریخ نحو معرفی شده‌اند.

alibris

NP



پس هر فرایند دستور خودش را دارد، اما با این حال، از زاویه‌ی دیدی دیگر، همه دارای یک ساختارند و دستور همانندی دارند. در نتیجه، این دو دیدگاه مکمل همدند و تفاوت‌ها و همانندی‌های فرایندها را نشان می‌دهند. در الگوی کنایی، هلیدی و متیسن (۲۰۱۴: ۳۳۴) انسان‌ها (نه جانوران) و خداوند را اراده‌مند<sup>۱</sup> و توانا<sup>۲</sup> برای کنشگری یا کنندگی گذرا می‌دانند (البته با بررسی داستان نوح و سیلی که از جانب خدا فرو فرستاده می‌شود، سیل را هم استثنا می‌کنند)، و بقیه اراده‌مندی و توانایی کنشگری را ندارند (اگرچه می‌توانند در فرایند مادی کننده باشند).

منابع

Halliday, M. A. K. & Matthiessen, C. M. I. M. (2004). *An Introduction to Functional Grammar*, 3rd ed. London/ New York: Edward Arnold.

Halliday, M. A. K. & Matthiessen, C. M. I. M. (2014). *An Introduction to Functional Grammar*, 4th ed. London/ New York: Routledge.

<sup>2</sup>potent

<sup>1</sup>volitional





## مروری بر سیر تحولات آراء چامسکی از آغاز پیدایش

### دستور زایشی تا برنامه‌ی کمینه‌گرا

آرش آقابزرگیان معصوم‌خانی<sup>۱</sup>

سحر محمدیان<sup>۲</sup>



#### چکیده

چامسکی را می‌توان قوی‌ترین نماینده‌ی آن دانست، مهم‌ترین هدف زبان‌شناسان تو صیف دستور همگانی است. این دستور دانشی ذاتی است که در ذهن همه انسان‌ها مشترک است و چامسکی با پیروی از دیدگاه خردگرایی، کشف و تبیین این اشتراکات را هدف زبان‌شناسی می‌داند. زبان‌شناسان زایشی سعی دارند توصیفی‌تری از این توانایی به دست دهند. آن‌ها ذهن را حوزه‌ای می‌دانند و بر استقلال قوای ذهنی از یکدیگر تأکید دارند.

پورافکاری و کیانپور (۱۳۸۵) معتقدند که چامسکی یکی از بزرگترین نظریه‌پردازان معاصر در حوزه‌ی علوم انسانی و به‌ویژه در زبان‌شناسی است. ادعای چامسکی علیه جریان زبان‌شناسی ساختارگرا که معتقد به وجود تفاوت‌های بنیادین در بین زبان‌های مختلف است و همچنین روان‌شناسی رفتارگرا که فراگیری زبان را حاصل فراگردهایی همچون تقلید، تعمیم و انعکاس مشروط می‌داند، منجر به شکل‌گیری تحولی عظیم در زبان‌شناسی گردید که به انقلاب چامسکی در زبان‌شناسی معروف است. نظرات چامسکی نه تنها رشته‌ی زبان‌شناسی را دچار تحول اساسی ساخت، بلکه در رشته‌های روان‌شناسی و فلسفه نیز بینش‌ها و رویکردهای جدیدی نسبت به مقوله‌ی زبان بوجود آورد.

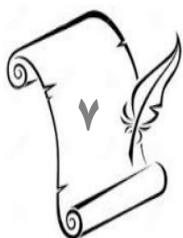
دستور زایشی یکی از مهم‌ترین نظریه‌های تاثیرگذار در زبان‌شناسی نیمه دوم قرن بیستم می‌باشد. به طور کلی، با استفاده از دو متغیر قاعده‌بنیاد بودن در مقابل اصل بنیاد بودن، و نمودمحور بودن در مقابل اشتقاق محور بودن، می‌توان به بررسی نحوه‌ی بسط زبان‌شناسی زایشی چامسکی از آغاز تاکنون پرداخت. تا قبل از ظهور کمینه‌گرایی، ظاهراً برنامه پژوهشی چامسکی در نظریه‌پردازی به دو سطح کفایت توصیفی و توضیحی مرتبط می‌گشت. این دو سطح کفایت به گونه‌ای در تنش با یکدیگر دیده می‌شدند. چامسکی (۲۰۰۲) نشان می‌دهد که در واقع تنشی که میان کفایت توصیفی و کفایت توضیحی دیده می‌شد، هیچ‌گونه تنش و دوشاخگی در نظریه‌پردازی زبان نیست. تمایز میان کفایت توصیفی و توضیحی تمایز مرحله‌ای از یک نوع توضیح‌اند که به آن توضیح کمینه‌گرا گفته می‌شود.

واژه‌های کلیدی: دستور زایشی، چامسکی، کمینه‌گرایی، کفایت توصیفی و توضیحی

#### ۱. مقدمه

دبیر مقدم (۱۳۸۳) سه نگرش مسلط در زبان‌شناسی امروز را نگرش‌های صورت‌گرا، نقش‌گرا و شناختی بر شمرده است. در رویکرد صورت‌گرا، که دستور زایشی

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، رایانامه: bozorgianarash@gmail.com  
<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، رایانامه: saharscorpion95@gmail.com



پارامترها تقسیم کرد. بر اساس این طرح اصول در همه ی زبان‌ها مشترک ولی پارامترها که صورت اصلی آن به صورت دو یا چند گزینه است در همه ی زبان‌ها وجود دارد که هر زبان گزینه‌ای از پارامتر مورد نظر را انتخاب می‌کند. بر اساس این تحلیل، تفاوت ساختاری زبان‌ها به دلیل تفاوت در گزینش پارامترها می‌باشد.

یکی از ادعاهای چامسکی (۱۹۷۵) در خصوص زبان، اختصاص آن به نوع انسان است. به این معنا که هیچ موجود دیگری از زبان برخوردار نیست. از دیگر مفاهیم عرضه شده در این دستور، تمایز بین دانش زبانی خاص و صورت بالفعل آن به صورت آنچه که در عمل و معمولاً به صورت گفتار تولید می‌شود، می‌باشد. چامسکی (۱۹۶۵) از تمایز این دو به عنوان تمایز توانش و کنش نام برده است. بر این اساس، آنچه که موجب می‌شود به عنوان مثال یک فارسی‌زبان، ساخت‌های فارسی را تولید کند، صحبت دیگران را بفهمد و در خصوص دستوری و غیردستوری بودن صحبت دیگران قضاوت کند، دانش یا مجموعه قواعد زبان فارسی است که در ذهن فارسی‌زبان تثبیت شده است و چامسکی از آن به عنوان توانش نام برده است. آنچه که فرد تولید می‌کند و ممکن است به لحاظ ویژگی‌های صوتی از فردی به فردی دیگر متفاوت باشد، به کنش زبانی مربوط می‌شود. از دیگر مبانی اساسی در دستور زایشی این است که در این نگرش زبان چیزی نیست جز صورت. در این نگرش تحلیل ریاضی‌وار و دقیق از ساخت زبان هدف اصلی زبان‌شناس است (منصوری، ۱۳۹۲: ۱۱۴-۱۱۲).

چامسکی (۱۹۹۵) به روشنی هدف زبان‌شناسی زایشی را چنین بیان می‌دارد که دستور زایشی از آغاز با دو مسأله روبرو بوده است: پیدا کردن راهی برای توصیف پدیده‌های متعلق به زبان‌ها (کفایت توصیفی) و توضیح چگونگی ظهور دانش این پدیده‌ها در ذهن یک گویشور زبان (کفایت توضیحی). دستور زایشی سعی دارد از توصیف وضعیت/حالت ثابت که همان دانش زبانی هر فرد از زبان خود است، به کشف وضعیت/حالت صفر که دانش زبانی به هنگام تولد نوع انسان است و از ویژگی‌های ژنتیکی و زیست‌شناختی اوست، برسد. برای رسیدن به کفایت توصیفی یک زبان خاص، نظریه ی آن زبان (دستور آن زبان) باید وضعیت قوه زبانی را در

زاهدی (۱۳۸۵) معتقد است که زبان‌شناسی چامسکی یک برنامه‌ی پژوهشی است که: الف- فرضیه‌های هسته‌ای آن را اساساً سه مسأله‌ی هومبولت، افلاطون و دکارت تشکیل می‌دهند. ب- هدف این برنامه، رسیدن به نظریه‌ی زبان به عنوان عضوی ذهنی است که از شالوده‌ای زیست‌شناختی برخوردار است، چه در حالت آغازین و چه در حالت‌های ثابت. پ- دستگاه مسأله حل کن یا هوریستیک آن، روش‌شناسی گالیله‌ای- نیوتونی است که در چارچوب علوم طبیعی عمل می‌نماید. اکنون در این مقاله سعی بر آن است که ضمن معرفی زبان‌شناسی زایشی، به توصیف سیر تحولات آراء چامسکی از آغاز پیدایش دستور زایشی تا به امروز بپردازیم.

## ۲. زبان‌شناسی زایشی

به طور کلی زبان‌شناسی زایشی بر اساس یک سری مبانی مهم استوار شده است. این مبانی عبارتند از:

۱. پایبندی به فلسفه و تفکر عقل‌گرایی
۲. تمایز بین توانش و کنش زبانی
۳. صورت‌گرائی
۴. استقلال بخش‌های زبان
۵. استقلال قوه نطق و دانش زبانی از سایر قوای شناختی
۶. درون‌گرائی
۷. نحو محور بودن
۸. اتکا به شم زبانی فرد در داوری
۹. عدم تکامل در زبان
۱۰. آرمان‌گرائی و جامعه زبانی همگن (منصوری، ۱۳۹۲: ۱۱۱).

از جالب‌ترین و در عین حال موثرترین مبانی نظریه‌ی زایشی چامسکی، ذاتی بودن زبان است. چامسکی (۱۹۷۵: ۳۵) ادعا کرد که نوزاد انسان با توانایی ذاتی که مبنای زیستی دارد، متولد می‌شود. بر این اساس، این بن‌مایه‌های ذاتی که وی آن را ساز و کار فراگیری زبان نامید، در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد.

چامسکی دستور زبان جهانی را مطرح ساخت که بر اساس آن همه‌ی زبان‌ها از دستور زبانی واحد و جهانی برخوردار می‌باشند. بعدها وی در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی، دستور جهانی را به دو بخش اصول و



سطح نحوی (ژرف ساخت و روساخت) بسط می‌یابد و در نظریه‌ی معیار گسترده اصلاح شده، درون‌داد هر دو بخش معنایی و واجی را صرفاً روساخت تشکیل می‌دهد. مکانیسم‌های ساختارهای گروهی و گشتارها مجهز به قاعده‌هایی‌اند که خاص زبان‌های مختلف‌اند و دستوری بودن جمله‌ها بستگی به اعمال صحیح این قاعده‌ها به هنگام اشتقاق جمله‌ها دارند.

## ب) اصل بنیاد و نمودمحور

در سال ۱۹۷۰ چامسکی در مقاله‌ای تحت عنوان «ملاحظات پیرامون فرایند اسم‌سازی» نحو ایکس-تیره را جایگزین مکانیسم قاعده‌های ساختار گروهی نمود. این جایگزینی آغاز حرکت وی به سوی استخراج اصولی همگانی بود که بتواند حاکم بر قواعد مختلف خاص زبان‌ها باشند و به این ترتیب، گرایش به سوی سطح کفایت توضیحی آغاز گردید. این رویکرد توضیحی در سال ۱۹۸۱ به صورت نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی تجلی نظری پیدا کرد. در این نظریه، نحو هنوز دارای دو سطح ژ-ساخت و ر-ساخت است، ولی:

- ۱- نحو ایکس-تیره مجهز به اصول همگانی حاکم بر روابط سازه‌ها در زبان‌هاست.
- ۲- گشتارها محدود به یک گشتار حرکتی آزاد حرکت آلفا می‌گردند، که هر سازه‌ای را به هر جایی حرکت می‌دهد.
- ۳- زیر نظریه‌هایی تشکیل می‌گردند همچون حاکمیت، مرجع‌گزینی، صافی حالت، معیار تتا و اصل فرافکنی که حاکم بر عملکرد مکانیسم‌های نحو ایکس-تیره و گشتار حرکت آلفا می‌باشند.
- ۴- دستوری بودن، وابسته و در هنگام عملکرد مکانیسم‌ها نیست و تعیین نمی‌گردد؛ بلکه پس از عملکرد آن‌ها و تشکیل ساختارها همچون ر-ساخت و در سطح نمودی آن‌ها تعیین می‌گردد. به این ترتیب، دستگاه نحوی می‌تواند فرازایش نماید، به این معنی که هم ساخت‌های دستوری و هم غیردستوری تولید نماید که سپس ساخت‌های غیردستوری توسط زیر نظریه‌هایی همچون حاکمیت حذف می‌گردند.
- ۵- تفاوت میان زبان‌ها در قالب مفروض داشتن همگانی‌هایی مطرح می‌گردند که دارای امکانات

آن حالت (حالت ثابت) توصیف نماید. برای دستیابی به کفایت توضیحی نظریه‌ی زبانی می‌بایست حالت نخستین (حالت صفر) قوه‌ی زبانی را نشان دهد (چامسکی، ۱۹۹۵: ۳).

## ۱،۲. سیر تکامل دستور زایشی

در بررسی متعارف زبان‌شناسی چامسکی، دستور زایشی وی به ۶ مرحله تقسیم شده است:  
الف- مرحله‌ی آغازین (۱۹۵۷-۱۹۶۴)  
ب- نظریه‌ی معیار (۱۹۶۵-۱۹۶۷)  
ج- نظریه‌ی معیار گسترده (۱۹۶۸-۱۹۷۵)  
د- نظریه‌ی معیار گسترده اصلاح شده (۱۹۷۵-۱۹۸۰)  
ه- نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی (۱۹۸۱-۱۹۹۱)  
و- برنامه‌ی کمیته‌گرا (۱۹۹۲- تا امروز)  
به‌طور کلی، با استفاده از دو متغیر می‌توان به بررسی نحوه‌ی بسط زبان‌شناسی زایشی چامسکی از آغاز تاکنون پرداخت: قاعده‌بنیاد بودن در مقابل اصل بنیاد بودن، و نمودمحور بودن در مقابل اشتقاق محور بودن. مجموعه‌ی این دو متغیر در واقع مرکزیت فرضیه‌های کمی چامسکی را می‌سازند (زاهدی، ۱۳۸۵: ۲۹).  
زبان‌شناسی چامسکی از منظر دو مجموعه متغیر ذکر شده به سه دوره تقسیم می‌گردد:

### الف) قاعده‌بنیاد و اشتقاق محور

این دوره، نظریه‌ی معیار، نظریه‌ی معیار گسترده و نظریه‌ی معیار گسترده اصلاح شده را شامل می‌گردد. در این دوره، مدل‌های ارائه شده در سطح کفایت توصیفی قرار داشتند. نحو زبان مجهز به دو دستگاه تعیین ساختارهای گروهی و گشتارها است که با گزینش واژه‌ها از واژگان زبان جمله‌های مختلف زبان را شکل می‌دهند و آرایش سازه‌ها را تعیین می‌نمایند. برون‌داد دستگاه ساختار گروهی به همراه واژگان، سطح درونی نحو به نام ژرف ساخت را می‌سازد و برون‌داد دستگاه گشتاری سطح بیرونی نحو را به نام روساخت پدید می‌آورد. در نظریه‌ی معیار، ژرف ساخت درون‌داد بخش معنایی و روساخت، درون‌داد بخش واجی است. در نظریه‌ی معیار گسترده درون‌داد بخش معنایی به هر دو



نشأت می‌گیرند که آن‌ها را شرط‌های خوانش می‌نامند.

۶- چامسکی کمیته‌گرایی را جنبه‌شی می‌نامد که هنوز صورت کامل یک نظریه را نیافته است و از این‌رو است که از آن با عنوان «برنامه‌ی کمیته‌گرا» یاد می‌کند. این جنبش هنوز در حال رشد است و بیش از یک صد زبان‌شناس برجسته در حال فعالیت در چارچوب این برنامه پژوهشی هستند (همان: ۳۳).

## ۲.۲. کمیته‌گرایی

کمیته‌گرایی تأثیر شگرفی در برنامه‌ی پژوهشی زبان‌شناسی چامسکی به لحاظ نظری داشته است. تا قبل از ظهور کمیته‌گرایی، ظاهراً برنامه پژوهشی چامسکی در نظریه‌پردازی به دو سطح کفایت مرتبط می‌گشت. سطح کفایت توصیفی که به حالت ثابت مربوط می‌گردد و سطح کفایت توضیحی که درباره وضعیت آغازین یا صفر است. این دو سطح کفایت، و در واقع دو سطح نظریه‌پردازی، به گونه‌ای در تنش با یکدیگر دیده می‌شدند (چامسکی، ۲۰۰۲: ۱۲۹). ولی آیا واقعاً چنین است؟ پس از ظهور کمیته‌گرایی و در پی آن بحث کمیته‌گرایی ماهیتی، مسأله‌ی شرط‌های کمیته‌گرا و شرط‌های خوانشی که از سوی سیستم‌های شناختی کنشی در تعامل با زبان بر آن تحمیل می‌شوند، مطرح گردید. در کمیته‌گرایی به این بحث «توضیح کمیته‌گرا» گویند که همانا صورتی دیگر از بحث «طراحی بهینه‌ی» زبان است (زاهدی، ۱۳۸۵: ۳۴). چامسکی (۲۰۰۲) با استفاده از «توضیح کمیته‌گرا» نشان می‌دهد که در واقع تنشی که میان کفایت توصیفی و کفایت توضیحی دیده می‌شد، هیچ‌گونه تنش و دو شاخگی در نظریه‌پردازی زبان نیست. سؤال‌های کمیته‌گرا، سؤال‌های ماهوی هستند. چنین پرسش‌هایی به دنبال آن هستند که نشان دهند آیا نظریه‌های حقیقی در باره‌ی حالت‌های قوه‌ی نطق (منظور حالت آغازین و حالت‌های ثابت است) واجد شرط‌های خوانشی هستند یا خیر... (چامسکی، ۲۰۰۲: ۱۳۲).

به این صورت، اگر حالت آغازین زبان واجد چنین شرط‌هایی باشد، آن را کفایت توضیحی می‌نامند و اگر

مختلف، اساساً دو تایی بوده که زبان‌ها از آن‌ها انتخاب می‌نمایند. چنین همگانی‌هایی پارامتر یا متغیر نامیده می‌شوند، همچون پارامتر فاعل تهی، پارامتر پرسش‌سواژه و پارامتر هسته (همان، ۳۰-۲۹).

## ج) اصل‌بنیاد و اشتقاق محور

در سال ۱۹۹۲ جنبشی در دستور زایشی توسط چامسکی آغاز گردید که وی آن را برنامه‌ی کمیته‌گرایی نامید. انگیزه این جنبش بحث اقتصاد در نظریه‌ی زبانی است که یادآور تیغ اوکام است. در این برنامه، اقتصاد یا کمیته‌گرایی در دو قالب مطرح است: یکی نوع اوکامی که اقتصاد یا کمیته‌گرایی روش شناختی نام دارد و دیگری اقتصاد یا کمیته‌گرایی ماهیتی/زبانی. نوع اول به استفاده از ابزار کمیته‌گرایی در نظریه‌پردازی بازمی‌گردد و نوع دوم بحث طراحی و بهینه‌بودن معماری زبان است که قبلاً به آن اشاره گردید. در برنامه‌ی کمیته‌گرا که صورت متأخر رویکرد اصول و پارامترها در نظریه‌پردازی زبانی است:

۱- نحو دیگر دارای دو سطح نیست. سطح‌های زبانی محدود به دو سطح صورت منطقی و صورت آوایی هستند که اولی درون‌داد مکانیسم‌های شناختی معنایی-کلامی است و دومی درون‌داد مکانیسم‌های فراگویی-ادراکی.

۲- نحو دارای دو مکانیسم ادغام و حرکت است که عملکرد آن‌ها به هنگام اشتقاق، مورد قضاوت به جهت دستوری بودن قرار می‌گیرد.

۳- اصولی که در نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی مطرح بود، مورد بازبینی قرار گرفته و آن‌هایی که وجودشان قابل تقلیل به اصول همگانی‌تر است، حذف می‌گردد. به عنوان مثال، حاکمیت، زائد شناخته شده و عملکرد آن به اصولی کلی‌تر، همچون کوتاه‌ترین حرکت، سپرده می‌شود.

۴- تفاوت‌های زبانی، بیشتر حاصل نحوه‌ی عملکرد مقوله‌های کارکردی (نقشی) همچون زمان، مطابقت و حرف تعریف شناخته می‌شود تا عملکرد مقوله‌های واژگانی مانند اسم و فعل.

۵- تمامی محدودیت‌های ساختار قوه‌ی زبانی از سوی سایر مکانیسم‌های شناختی که در تعامل با این قوه‌اند،



Chomsky, Noam (1957). *Syntactic Structures*. The Hague: Mouton.

*The Aspects of Syntactic Structures*. Cambridge, Mass: MIT Press.

(1970) "Remarks on Nominalization", in R. A. Jacob and P. Rosenbaum (ed.) *Reading in English Transformational Grammar*. New York: Holt, Rinehart and Winston.

(1975) *The Logical Structure of Linguistic Theory*. New York: Plenum.

(1981) *Lectures on Government and Binding*. Dordrecht: Foris.

(1995) *The Minimalist Program*. Cambridge, Mass: MIT Press.

(2002) *On Nature and Language*. Cambridge: Cambridge University Press

حالت‌های ثابت پس از فراگیری زبان واجد شرط‌های خوانشی باشند، آن را کفایت توصیفی می‌نامند. پس در واقع تمایز میان سطح‌های توصیفی و توضیحی تمایز مرحله‌ای از یک نوع توضیح‌اند: «توضیح کمینه‌گرا». به این شکل از منظر توضیح کمینه‌گرا، زبان‌شناسی به دنبال نظریه‌ای پیرامون زبان است؛ چه در حالت آغازین یا به هنگام تولد و چه در حالت ثابت یا فراگرفته شده آن (زاهدی، ۱۳۸۵: ۳۴).

### ۳. بحث و نتیجه‌گیری

بدون شک زبان‌شناسی زایشی که با «ساخت‌های نحوی» چامسکی آغاز و به صورت نظریه‌ی معیار مطرح، و به صورت‌های نظریه‌ی معیار گسترده و گسترده اصلاح شده ادامه یافت و سپس به صورت نظریه اصول و پارامترها، یا حاکمیت و مرجع‌گزینی و برنامه کمینه‌گرا تعدیل یافت، موثرترین نظریه‌ای بوده است که بیش از نیم قرن سلطه علمی خود را خصوصاً در حوزه‌ی نحو حفظ کرده است و توانسته بخش عظیمی از تحقیقات در حوزه زبان‌شناسی را به خود اختصاص دهد. آنچه که در همه‌ی این نظریه‌ها و یا صورت‌های متفاوت نظریه‌ها یکسان است، مبانی و اصولی می‌باشد که از ابتدا تا انتها و تا امروز ثابت مانده است. یکسان ماندن این مبانی توجیه مناسبی است که بتوان این تعداد صورت‌های متنوعی را که به آن‌ها اشاره شد، متعلق به یک جریان علمی دانست.

#### منابع

دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳). زبان‌شناسی نظری؛ پیدایش و تکوین دستور زایشی. ویراست دوم. تهران: سمت.  
منصوری، مهرزاد (۱۳۹۲). «بررسی مبانی نظری دستور زایشی بر اساس آموزه‌های قرآن کریم». مطالعات تحول در علوم انسانی. ش ۱. ص ۱۱۰-۱۳۰.

پورافکاری، نصرالله و کیانپور، مسعود (۱۳۸۵). «نگرشی مجدد به اندیشه‌های نوام چامسکی». علوم اجتماعی (دانشگاه آزاد شوشتر). ش ۱. ص ۳-۳۱.



## مصاحبه دوستانه با دکتر فریده حقین

تهیه و تنظیم: سارا کیانی



همکاری می‌کردم. سال ۷۲ در دانشگاه الزهرا استخدام شدم. سال ۷۴ مدیر گروه زبان انگلیسی شدم. آن زمان دانشگاه الزهرا گروه زبان‌شناسی نداشت. یکی از آرزوهایم این بود که اینجا گروه زبان‌شناسی داشته باشد. یک عضو هیات علمی زبان‌شناس در گروه انگلیسی بود به نام آقای دکتر فرخ‌پی. سپس، خانم دکتر راکعی دکترای زبان‌شناسی خود را گرفتند، ولی هنوز گروه زبان‌شناسی نداشتیم. در سال ۸۱ بنده اقدام به تشکیل گروه زبان‌شناسی کردم و در سال ۸۳ موفق به انجام این کار شدم. بلافاصله آقای دکتر فرخ‌پی بازنشسته شدند و ما خانم دکتر نعمت‌زاده را از وزارت علوم جذب کردیم. سپس گروه ما با سه نفر عضو شکل گرفت، بنده، خانم دکتر راکعی و خانم دکتر نعمت‌زاده. در سال ۸۳ آقای

ابتدا کمی درباره سابقه تحصیلی، علمی و آموزشی خودتان بفرمایید؟

ورودی سال ۱۳۶۶ رشته مترجمی زبان انگلیسی دانشگاه الزهرا (س) بودم. بلافاصله بعد از آن، برای کارشناسی ارشد در رشته زبان‌شناسی دانشگاه تهران قبول شدم. علاقه‌ای به ادامه تحصیل در رشته زبان انگلیسی نداشتم. از همان ابتدا که در دوره کارشناسی واحد کلیات زبان‌شناسی را گذراندم، به آن علاقه‌مند شدم. اوایل سال ۱۳۷۰ از پایان‌نامه ارشد خود در حوزه نحو با راهنمایی مرحوم دکتر حق‌شناس دفاع کردم. پایان‌نامه ارشدم در زمینه بررسی فعل و در چارچوب نظریه گسترده معیار بود. برای دکترا، در دانشگاه علامه طباطبایی در سال ۷۷ پذیرفته شدم و در سال ۸۲ از رساله دکتری‌ام دفاع کردم. رساله‌ام با عنوان بررسی صوری، نقشی و شناختی مقوله گذرایی و با راهنمایی دکتر دبیرمقدم بود که با نمره بیست از آن دفاع کردم. در تمام مقاطع نیز معدل بالای ۱۸ بود.

از چه زمانی در دانشگاه الزهرا (س) مشغول به فعالیت شدید؟

وقتی فوق لیسانس را شروع کردم، بورس وزارت علوم شدم. با فوق لیسانس و درجه مربی در دانشگاه الزهرا استخدام شدم. هنوز از فوق لیسانس خودم دفاع نکرده بودم که به عنوان مدرس زبان عمومی در دانشگاه الزهرا تدریس می‌کردم. جالب است که بنده هنوز استخدام نبودم، اما به عنوان معاون گروه با گروه انگلیسی



برسیم، می‌توانیم به نظریه دست‌یابیم. در طرف مقابل، با رویکرد قیاسی یعنی همان روشی که زایشی‌ها و شناختی‌ها عمل می‌کنند و نگاه کلی و عمومی به زبان دارند، با مطالعه ویژگی‌های یک زبان و با نگاه فلسفی و جمع‌بندی عمومی، می‌توانیم به نظریه برسیم و وجه همت‌بنده این است که دانشجوهایم را این‌گونه تربیت نمایم.

رویکردهای نقشی، شناختی و صورت‌گرا سه رویکرد عمده در زبان‌شناسی امروز هستند. به نظر شما در زمینه نحو فارسی، کدام یک از این رویکردها راهگشا تر است؟

به نظر من، اگر بخواهیم هر مولفه‌ای از زبان را برجسته نماییم و بقیه بخش‌ها را کمرنگ کنیم، در واقع، از ماهیت واقعی زبان فرو کاسته‌ایم. بنده رویکرد تقلیل‌گرا به زبان ندارم. معتقدم که تمام بخش‌ها و سطوح زبان، هنگام تولید واحدهای زبانی در سر جای خود عمل می‌کنند. در حقیقت، اقتضای آن واحد زبانی است که گاهی بخش واجی، گاهی بخش معنایی و گاهی نحو برجسته شود. بنده به شدت معتقدم مولفه دستوری (شامل صرف و نحو)، مولفه معنایی و مولفه واجی با هم در تولید زبان عمل می‌کنند و یک فضای پوششی به نام بافت یا کاربرد، توأم با آن مولفه‌ها جلو می‌رود. زیرا زبان دو نقش دارد: هم نقش ارتباطی و هم نقش بیان تفکر. زمانی که در ساحت بیان فکر و اندیشه هستید و واحدی از زبان تولید می‌شود، در آن زمان اندیشه را بیان می‌کنید و در ساحت ارتباط علاوه بر سه مولفه دستوری، معنایی و واجی، کاربرد هم عمل می‌کند. در حال حاضر، به مدل‌های تلفیقی بسیار فکر می‌کنم. چون در واقع، در تاریخ هم نقش‌گرایی و هم صورت‌گرایی، چنین نظریه‌هایی داریم. مثلاً دستور موازی و یا در اواخر ساخت‌گرایی آمریکایی، نظریه پایک چنین ویژگی‌ای دارند. در حال حاضر، ذهنم مشغول این دو مورد است. فکر می‌کنم بشود بازخوانی مجددی از نظریه

دکتر ساسانی نیز به ما پیوست. در سال‌های بعد هم به ترتیب خانم دکتر قطره، خانم دکتر نوربخش و خانم دکتر عباسی به گروه زبان‌شناسی اضافه شدند. در حال حاضر، از آن تیم از اولیه آقای دکتر فرخ‌پی و دکتر نعمت‌زاده بازنشسته شدند و خانم دکتر راکعی نیز به پژوهشگاه شعر دانشگاه برگشتند.

حوزه‌های مورد علاقه‌تان در زبان‌شناسی در حال حاضر چیست؟ آیا نسبت به گذشته تفاوتی کرده است؟

تفاوتی که نکرده. حوزه مورد علاقه من نحو بوده و هست. در کنار آن هم بخش‌های مربوط به تحلیل گفتمان را دنبال کردم و اخیراً هم فلسفه زبان توجهم را جلب کرده است.

پس به دنبال نگاه کلی‌تری در زبان‌شناسی بوده‌اید؟

همین‌طور است. در واقع معتقدم زبان‌شناسی در ایران، این ظرفیت را دارد که دست به نظریه‌پردازی بزند. هم به خاطر پیشینه طولانی مدتی که در زمینه زبانی داریم، هم به خاطر پیشینه مطالعات فلسفی و هم به خاطر چهره‌های شاخصی که در این تمدن قدیمی وجود داشته است. در نتیجه، ظرفیت ارائه نظریه در حوزه زبانی در ایران وجود دارد. از طرف دیگر، تعداد دانشگاه‌های ما و همچنین استعدادهایی که در این زمینه وجود دارد، این ظرفیت را ایجاد می‌کنند که اگر ما در روش‌های آموزشی و همچنین در نوع نگاهمان به مسائل، نگاه کلی و جهانی به زبان داشته باشیم، صاحب نظریه باشیم. برای نظریه‌پردازی دو رویکرد وجود دارد: رویکرد قیاسی و رویکرد استقرایی. در رویکرد استقرایی با مشاهده ویژگی‌های زبان‌های مختلف، جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها از زبان‌های مختلف، جمع‌بندی و تعمیم آنها، به یک پارادایم می‌رسیم. سپس از تحلیل پارادایم‌ها به سوی ارائه نظریه و در نهایت به سوی هژمون شدن، پیش می‌رویم. از آنجایی که ما در ایران تنوع زیادی از گویش‌ها و زبان‌های مختلف داریم، اگر حتی دست به تهیه اطلس زبانی داخلی بزنیم، اگر به نتیجه یا تعمیمی



tagmemics<sup>1</sup> و در عین حال رویکرد مکمل به دستور موازی داشت.

**اگر بنا باشد دستور آموزشی برای زبان فارسی تدوین گردد، به نظر شما کدام یک از این رویکردها کاربردی‌تر و کارآمدتر خواهد بود؟**

اولاً بنده معتقدم در دستور آموزشی نباید دنبال دستور زایشی و شناختی رفت. به‌طور کلی معتقدم که نباید نظریه-بنیاد کار کرد. اما باید با استفاده از نظریه‌های مختلف دستور توصیفی کاملی تهیه شود. سپس آن دستور توصیفی کامل تبدیل به مفادی برای دستور آموزشی شود. هرچند، دستور نقش‌گرایانه می‌تواند به عنوان بافت پوششی به خدمت گرفته شود، زیرا زبان را در کاربرد مدنظر قرار می‌دهد. نظریه‌های ذهن‌گرایانه صرف نمی‌تواند کمکی در این زمینه کنند. دستور توصیفی باید با استفاده از اطلاعات جامع زبان‌شناسی تهیه شود و از مفاد آن دستوری با توجه به جنبه‌های آموزشی تهیه شود که در آن مباحث دیگر از جمله بحث رده‌های سنی و بحث بسامد واژه‌های پایه در نظر گرفته شود.

**دستور سنتی می‌تواند در این زمینه کمکی کند؟**

نقدهای زیاد زبانشناختی به دستور سنتی وارد شده است. برخی از دستورهای سنتی خیلی دقیق و کاربردی است، اما در برخی از آنها خلط مباحث مختلف شده و یا از رویکردهای بیگانه وام گرفته شده است. دکتر باطنی به طور مفصل به آن ایرادات اشاره کرده است. نمی‌توان دستور سنتی را کاملاً کنار گذاشت، اما مسائلی هست که در آنها دیده نشده. هنوز برای فارسی یک دستور توصیفی که پیکره‌بنیاد باشد و همه ویژگی‌های فارسی امروز را مدنظر قرار دهد، نوشته نشده است. از طرف دیگر، هم‌اکنون تکنولوژی به شدت زبان‌ها را دچار تلاطم

کرده است. زبان‌شناس‌ها معتقدند که بسیاری از این امواج اجتماعی که زبان هم با آن به تلاطم می‌افتد، نمی‌توان مهار کرد. ادبا و سنت‌گراها معتقدند باید با آن مقابله کرد. اما زبان‌شناس‌ها دیده‌اند که در طول تاریخ مقابله با این امواج غیرممکن است. در هر حال، اگر قرار به مقابله باشد، ابتدا این امواج باید شناخته شوند و بعد از شناخت باید مشخص شود که آن را ناهنجاری تلقی کنیم یا هنجار و اگر ناهنجاری تلقی شود، آن وقت راه چاره چیست؟

**به نظر شما فعل مرکب در زبان فارسی وجود دارد؟**

این یک سوال چالش برانگیز است. من به نظر همکارانم احترام می‌گذارم، به خصوص همکارانی که رویکرد صرفی دارند. در چارچوب نظریه‌های صرفی، به لحاظ ساختاری، شرط فعل مرکب بودن این است که نباید اجزاء آن را از هم جدا کرد. اما بحث دیگری که همکاران ما مطرح می‌کنند این است که فعل مرکب در فارسی وجود ندارد، اما ترکیب معنایی در فعل مرکب وجود دارد. زبان فارسی هم نشان داده که از زبان‌های معنامحور و گفتمان‌محور است. یعنی به لحاظ ویژگی‌های ساختاری، چفت و بست‌هایی که در انگلیسی وجود دارد، در فارسی وجود ندارد؛ مثلاً یکی از آنها جایگاه هسته در گروه است. نمی‌توانیم بگوییم که فارسی هسته‌آغازی است یا هسته‌پایانی. همکاران مقاله‌هایی نوشته‌اند و گفته‌اند که فارسی میل به هسته‌پایانی بودن دارد. الان نمی‌خواهم بیشتر وارد این مقوله شوم. بیشتر هدفم این است که بگویم زبان فارسی مبتنی بر معناست. فکر می‌کنم اگر به لحاظ آموزشی این بحث مرکب بودن وجود نداشته باشد، یعنی اگر ارتباط معنایی بین اجزاء فعل مرکب را در نظر بگیریم، با مشکل روبرو می‌شویم. البته همکاران صرفی می‌گویند که در فرهنگ‌های لغت چه کنیم؟ اگر این اجزا را به طور مجزا در نظر بگیریم، در مدخل‌های واژگانی، این افعال چگونه باید درج شوند؟ برخی از همکاران معتقدند که باید یک

توسط کیت پایک گسترش یافت و او اصطلاح *tagmemics* را وضع کرد. *tagme* ها دارای ساخت سلسله مراتبی هستند و از ترکیب آنها، ساخت نحوی یک جمله به وجود می‌آید.

*Tagmeme 1* کوچک‌ترین عنصر نقش‌دار در ساخت دستوری یک زبان است که در مقابل *morpheme* قرار می‌گیرد که کوچک‌ترین عنصر در ساخت واژگانی یک زبان است. این اصطلاح نخستین بار در سال ۱۹۳۰ توسط لئونارد بلومفیلد مطرح شد و سپس در ۱۹۵۰





بیشتر است و در واقع آن را به عنوان یک مقوله بشناسیم. بعد این مقوله را در کنار مقوله دیگری که بسامد آن را نیز شناخته‌ایم، قرار دهیم. حد فاصل بین این‌ها یک پیوستار است. ولی این‌که ما چنان فضا را باز بگذاریم و همه چیز را موکول به بافت کنیم، اشتباه است. حتی اگر تنوعی وجود داشته باشد، باید با مطالعه به جمع‌بندی و تعمیم برسیم.

**از آنجائی که سرکار عالی پست‌های اجرائی نیز داشته‌اید، دو سوال کلی از حوزه زبان شناسی از خدمتتان می‌پرسم. یکی از نگرانی‌های دانشجویان زبان شناسی فقدان شغل در زمینه رشته تحصیلی شان است. به نظر شما چه راهکارهایی وجود دارد تا این نگرانی‌ها از بین برود و یا دست‌کم کاهش یابد؟**

مسئله بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها فقط مختص دانشجویان زبان شناسی نیست و متأسفانه در همه مقاطع روند رو به رشدی دارد، به طوری که در سال ۹۰ می‌گفتند آمار فارغ‌التحصیلان بیکار دانشگاهی ۲۸ درصد کل بیکاران است و در سال ۹۵ این عدد به ۵۰ درصد رسیده است. یک دلیل برای این‌که چرا این آمار افزایش پیدا کرده، این است که از دهه ۸۰ تاکنون دانشگاه‌های زیادی بی‌رویه تاسیس شده‌اند. دانشگاه‌های ایران بیشتر از دانشگاه‌های چین است. دانشگاه‌های دولتی هم در سال‌های اخیر خیلی زیاد شده و دانشگاه به شکل‌های مختلف در چند سال اخیر به وجود آمده است. نسبت جمعیتی که وارد دانشگاه می‌شود، با کل جمعیت کشور تناسب ندارد. خیلی از این جوانان نیازی نیست که وارد دانشگاه شوند یا اگر هم نیاز باشد، همان مقطع کارشناسی کفایت می‌کند تا بتوانند شغل مناسب پیدا کنند. یکی از مشکلات ما برنامه‌های درسی و روش‌های آموزشی است که باید بازنگری شوند. برنامه‌های درسی ما آموزش محور است. دانشگاه‌های نسل اول آموزش محور بودند، نسل دوم پژوهش محور، و نسل سوم دانشگاه‌هایی هستند که کارآفرین تربیت می‌کنند. برای تربیت فارغ‌التحصیلان کارآفرین احتیاج داریم که ۵

سرمدخل داشته باشیم و مدخل‌های مرتبط را زیر آن قرار دهیم. به نظرم می‌آید که این نوعی تبیین این مسئله است که ارتباط بین اجزاء فعل مرکب وجود دارد. به نظرم بهتر است که در تعریف خودمان از ترکیب، یک اصطلاح جدید ایجاد کنیم. مثلاً برخی دوستان می‌گویند فعل گروهی. به هر حال به لحاظ آموزشی فعل مرکب و ارتباط اجزاء آن را نمی‌توان نادیده گرفت. این را هم اضافه کنم که یکی از زبان‌شناسانی که تحلیلی منسجم و زیبا داشته‌اند، دکتر دبیرمقدم هستند که به انضمام و ترکیب معتقدند. به نظر بنده، این نگرش پاسخگوی بسیاری از مسائل بوده است. اخیراً هم رساله‌های دکتری را دیده‌ام که در آن‌ها رهیافت انضمام و ترکیب راهگشا بوده است. به هر حال در علوم انسانی مسائل به این شکل است که در آن قانون نداریم و قاعده‌ها هم نقض‌پذیر است. تا به حال ندیده‌ام که یک جمع‌بندی داشته باشیم، اما مثال نقض برایش پیدا نشده باشد. به همین دلیل، به شدت از دادن قانون و ارائه تعریف پرهیز می‌کنم. به شدت معتقدم باید واقعیت‌ها را توصیف کنیم و ظرفیت پذیرش این را هم داشته باشیم که زبان یک پدیده بی‌نظیر است که هر وقت به آن فکر می‌کنم یاد این آیه می‌افتم «فتبارک الله احسن الخالقین». خداوند در ذهن بشر چه آفریده است که خودمان نمی‌توانیم به راحتی آن را توصیف کنیم و در واقع برای آن مرزهای قاطعی قائل شویم. البته نباید هم به دنبال مرزهای قاطع باشیم. بشر از پس زبان به راحتی بر می‌آید، به راحتی آن را به کار می‌برد و در حیات بشر نقش اصلی و مرکزی دارد. این زبان است که انسان را انسان می‌کند.

**آیا به نگاه پیوستاری هاپر و دستور پیدایشی او معتقدید؟**

ضمن این‌که به پیوستار معتقدم ولی اگر این رویکرد را به طور کامل بپذیریم، در واقع، باید زبان‌شناسی را تعطیل کنیم. این نظری است که ایشان دارد، اما مگر امکان پذیر است که توصیف زبان و تحلیل آن را همیشه موکول به یک بافت جدید کنیم؟ زبان‌شناسی کارش این است که مقوله‌ها و پدیده‌ها را پیدا کند و تعمیم دهد. به این معنا که ما می‌خواهیم ببینیم که بسامد کدام ساخت



زبان‌شناس‌ها عرصه‌هایی هست که می‌تواند این دانش تبدیل به خدمت شود. برای رشته‌های فنی عرصه‌هایی وجود دارد که ایده تبدیل به محصول می‌شود، اما برای رشته‌های علوم انسانی ایده تبدیل به خدمت می‌شود. این خدمت‌ها را الان نمی‌شناسیم. پیدا کردن این خدمات خود مسأله است. وقتی این خدمات اتفاق می‌افتد، سطح فرهنگ و سطح رفاه بالا می‌رود و شغل ایجاد می‌شود.

## پس در واقع، علوم انسانی ریشه همه علوم است.

بله و در ابتدا این صاحبان علوم انسانی هستند که باید به آن بها بدهند، با فکر و اندیشه و نشان دادن توانمندی‌های خودشان. ما از صحنه‌ها غایب هستیم.

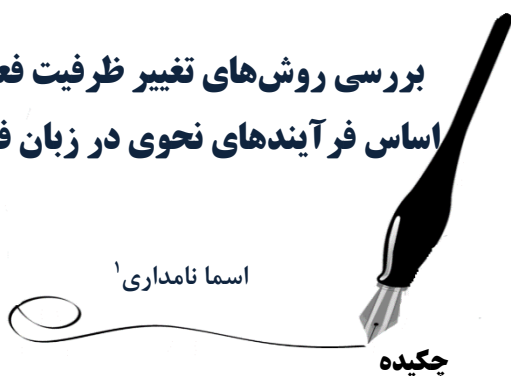
همین‌جا سوال دیگری مطرح می‌شود. زبان‌شناسان در کدام بخش‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ... می‌توانند به جامعه خود خدمت کنند؟ چه راه‌هایی برای معرفی رشته زبان‌شناسی و اهمیت آن وجود دارد تا دوباره این سوال تکراری پرسیده نشود که «زبان‌شناسی چیست؟» یا «زبان‌شناسی یا روان‌شناسی؟»

شهرت یک رشته از آدم‌ها و متخصصان آن رشته حاصل می‌شود. زبان‌شناسان می‌توانند زبان‌شناسی را مشهور کنند. اولین قدم ورود به همه عرصه‌هاست. نباید قهر کنیم از چیزهایی که می‌بینیم، نباید از ناهنجاری‌هایی که وجود دارد، ناراحت شد و نباید زبان‌شناسان از صحنه خارج شوند. باید توانمندی‌ها و قابلیت‌ها را نشان دهیم و بگوییم به خاطر زبان‌شناسی است که ما این فکر و ایده را داریم. ما دچار یک مشکل هستیم. یک درگیری که برای همه رشته‌ها و به‌خصوص علوم انسانی و در علوم انسانی زبان‌شناسی وجود دارد، خالی کردن عرصه است. به نظرم، زبان‌شناسان در همه زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حتی اقتصادی، حقوقی و هنری جای دارند و می‌توانند کمک‌رسان باشند. اگر در این عرصه‌ها فعال باشند، می‌توانید در عرصه‌های اقتصادی هم راهکار ارائه دهند. در کجای زندگی است که زبان جایی نداشته

دسته از مهارت‌ها را ضمن تحصیل در مقطع کارشناسی تقویت کنیم. دسته اول مهارت‌های آموزشی فوق العاده است. یعنی کنار درس‌های تخصصی باید افراد واجد یک سری مهارت‌های خاص شوند، برای مثال، توانایی در نوشتن مقاله، تسلط بر زبان خارجی و ... هم‌اکنون خیلی از دانشجویان کشورهای پیشرفته علاوه بر زبان دوم بر زبان سوم تسلط دارند. مهارت دوم سواد الکترونیک است؛ تسلط بر استفاده از ابزارهایی مانند کامپیوتر و نرم‌افزارهای مرتبط با رشته تحصیلی. دسته سوم مهارت‌های سازمانی است؛ آشنایی با قوانین و مقررات اداری، تعامل با سازمان‌های دولتی و غیردولتی که دانشجویان ما در این مهارت ضعف دارند. مثلاً نمی‌دانند که آیین‌نامه و قانون چیست. دسته دیگر، مهارت‌های ارتباطی؛ ارتباط با فضای بیرون، تعامل با کارفرما و با صاحبان مشاغل. دسته دیگر، مهارت‌های فردی است؛ اعتماد به نفس و ارزیابی درست از شخصیت فردی. پس از اکتساب این مهارت‌ها، باید حلقه‌های گم شده بین جامعه و صنعت (به طور عام) و دانشجو و دانشگاه را پر کرد. این حلقه‌ها خود دانشجویان هستند. ما باید در برنامه‌های درسی و شیوه‌های آموزشی آن تجدیدنظر کنیم. خیلی از برنامه‌های آموزشی ما نباید در کلاس انجام بگیرد. تکالیف دانشجویان نباید در محیط‌های بسته باشد و باید در جامعه باشد. همچنین، ما باید دانشجویان را خلاق و مسأله‌یاب تربیت کنیم. در یک طرف دانشگاه و در یک طرف جامعه است که دانشجویان باید پلی بین این دو ایجاد کنند تا در صحنه‌های حقیقی از جامعه و زندگی، مسأله‌هایی که وجود دارد، درک کنند. مثلاً مسأله‌هایی که یک دانشجوی زبان‌شناس می‌تواند آن را تشخیص دهد و راه‌حل آن را با کمک استادش پیدا کند. این فضا و راه‌حل می‌تواند خود یک زمینه شغلی باشد. باید این مطلب را فراموش کنیم که یک نفر که تحصیلات دانشگاهی دارد، باید حتماً هیأت علمی بشود. اکنون، جامعه پر از مسأله است که نیاز به حل‌کننده دارد؛ یعنی شخصی که توانایی تبدیل دانش به خدمت را داشته باشد. می‌بینیم که یک چیزهایی درست نیست، اما تشخیص نمی‌دهیم که دقیقاً مسأله کجاست. بعد از تشخیص مسأله است که باید راه‌چاره را پیش گرفت. برای خیلی از دانشجویان و از جمله



## بررسی روش‌های تغییر ظرفیت فعل بر اساس فرآیندهای نحوی در زبان فارسی



در این تحقیق به بررسی روش‌های تغییر ظرفیت فعل در زبان فارسی می‌پردازیم. ابتدا تعریف مختصری از نظریه دستور وابستگی به دست می‌دهیم و بعد از مقایسه آن با دستور زایشی، ظرفیت را تعریف خواهیم کرد. در انتها روش‌های مختلف تغییر ظرفیت را براساس فرآیندهای نحوی بررسی می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: ظرفیت فعل، تغییر ظرفیت، دستور وابستگی.

### ۱. مقدمه: تعریف نظریه دستور وابستگی و

#### مقایسه آن با زایشی

نظریه‌ی دستور وابستگی یکی از نظریه‌های ساخت‌گرا و صورت‌گراست که نخستین بار از سوی لوسین تنی‌یر فرانسوی در سال ۱۹۵۳ مطرح شد. این نظریه به بررسی تعداد و چگونگی وابسته‌های مختلف فعل، اسم و صفت می‌پردازد که این تعداد و چگونگی را در این نظریه «ظرفیت» می‌نامند که به عنوان مهم‌ترین مبحث در این نظریه مطرح می‌شود. بعد از تنی‌یر، افراد مختلفی به این موضوع پرداختند که از آنها می‌توان به هلیبگ، شنکل و انگل اشاره کرد (طیب‌زاده، ۱۳۸۵).

باشد؟! وقتی در همه عرصه‌ها زبان نقش محوری دارد، پس متخصص آن نیز باید حضور داشته باشد. به نظر من، قراردادهایی که در داخل کشور و خارج از کشور بسته می‌شود، یک زبان‌شناس می‌تواند بازبینی کند و نکات مبهم و دو پهلو را تذکر دهد. زمانی برای کنکور زبان‌شناسی در دانشگاه تهران زبان دوم و همچنین سوم امتحان گرفته می‌شد. درست است که چندزبانگی ربطی به رشته ما ندارد، اما یک زبان‌شناس را بسیار توانمند می‌کند. ما باید هم به دانش روز مجهز شویم و آن مهارت‌هایی که ذکر شد را کسب کنیم و هم پیشینه خود را بشناسیم. خودباوری باید در زبان‌شناس‌ها ایجاد شود. فکر نکنید که هرچه آن طرف مرزها گفته می‌شود، باید به نقل قول تبدیل شود و به این نقل قول‌ها افتخار کنیم و بگوییم خیلی بلدیم. ضمن شناخت کافی از وضعیت زبان‌شناسی در جهان، با پیوند دادن بین داشته‌های خودمان و اکتسابات از دانش غرب تلفیقی مناسب ایجاد کنیم. این ظرفیت وجود دارد. باید همت و تلاش کرد تا انشاءالله به عرصه‌های جدیدی دست یابیم. من خیلی امیدوارم. اما برای روشن ماندن و شعله‌ور شدن این کورسوی فعلی باید تلاش کرد.

و به عنوان کلام آخر اگر نکته‌ای هست بفرمایید.

خواننده‌های نشریه شما عمدتاً دانشجویان زبان‌شناسی و به‌ویژه دانشجویان دانشگاه الزهرا هستند. سخنم با این دانشجویان این است که امیدوار و پرتلاش باشید. دست از مطالعه برندارید. تا زمانی که نهادهای برنامه‌ریزی، برنامه‌های لازم را برای ارتقاء لازم ایجاد کنند، بهترین کار این است که گستره دانش خود را وسیع کنند و سپس این دانش را در عرصه‌های بین‌المللی به نمایش بگذارند.

با سپاس از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

من هم از شما سپاسگزارم.

<sup>۱</sup> دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا  
namdariasma@yahoo.com



## ۲. ظرفیت در دستور وابستگی

در دستور وابستگی گفته می‌شود که فعل، اسم و صفت دارای ظرفیت‌های مختلف یا مجموعه ظرفیت‌های متفاوتی هستند. همان‌طور که گفته شد مرکز ثقل جمله در این نظریه، فعل است، زیرا فعل است که مشخص می‌کند که چه تعداد و چه نوع متمم‌هایی می‌توانند و باید در جمله ظاهر شوند. در واقع در این نظریه فعل، هسته‌ی جمله و بقیه عناصر یا وابسته‌ی فعل هستند یا وابسته‌ی وابسته‌ی فعل. مثلاً در جمله‌ی زیر:

(۱) او کتاب را خواند.

فعل «خواندن» هسته است و «او» که فاعل و «کتاب» که مفعول است، وابسته‌های این هسته محسوب می‌شوند. یا مثلاً در جمله‌ی:

(۲) او کتاب ظرفیت فعل را خواند.

«او» و «کتاب» وابسته‌های فعل هستند، اما «ظرفیت فعل» در اینجا به عنوان وابسته‌ی مفعول محسوب می‌شود که در واقع وابسته‌ی وابسته‌ی فعل است.

بر طبق این نظریه وابسته‌های فعل به دو دسته‌ی متمم‌ها و غیرمتمم‌ها تقسیم می‌شوند که متمم‌ها خود به دو دسته‌ی اجباری و اختیاری تقسیم می‌شوند و غیرمتمم‌ها که آنها را افزوده نیز می‌نامند، به دو دسته‌ی قید جمله و قید فعل تقسیم می‌شوند. ما در اینجا به بررسی این متمم‌ها نمی‌پردازیم و تنها تعریف مختصری از هر یک به دست می‌دهیم.

وابسته‌ای که با حذف آن جمله غیر دستوری یا ناقص می‌شود، متمم اجباری خوانده می‌شود. مانند «پنجره» در جمله‌ی زیر:

(۳) او پنجره را بست.

در این نظریه فعل مهم‌ترین جزء جمله محسوب می‌شود که دارای تعداد معینی وابسته‌های نحوی است که بر آنها حاکمیت دارد. وابسته‌های فعلی را در فارسی متمم می‌دانند. مهم‌ترین هدف دستور وابستگی تعیین متمم‌های اجباری و اختیاری فعل و متمم‌های ساختن آنها از افزوده است (نفرگوی کهن، ۱۳۸۶).

این نظریه تفاوت‌هایی اساسی با دستور زایشی دارد. بنا به گفته‌ی طیب‌زاده (۱۳۸۳) به نقل از چامسکی یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های آنها با هم جایگاهی است که این دو نظریه برای فعل قائلند. در نظریه دستور زایشی گفته می‌شود که بر اساس منطق ارسطویی جمله از نهاد (موضوع) و گزاره (محمول) تشکیل می‌شود و فاعل در کنار فعل به عنوان یکی از دو رکن اصلی جمله قلمداد می‌شود و در اولین گام برای تحلیل نحوی جمله، آن را به دو گروه اسمی (نهاد) و گروه فعلی (گزاره) تقسیم می‌کند. اما دستور وابستگی، فعل را مرکز ثقل جمله می‌داند و دو مفهوم کهن نهاد و گزاره را به طور کلی به کناری نهاده است. به اعتقاد انگل تجزیه جمله به دو قسمت نهاد و گزاره، تنها ساخت اطلاعاتی و توزیع اطلاعات کهنه و نو را در جمله باز می‌نماید. تفاوت دیگر در تحلیل سلسله مراتبی جمله است. در دستور زایشی گروه اسمی یا نهاد همسطح گروه فعلی یا گزاره است. اما در دستور وابستگی مفاهیم نهاد و گزاره جایی ندارند و فعل در ساختن بالاتر از فاعل قرار می‌گیرد. دیگر اینکه در دستور زایشی فعلی را فعل مرکزی می‌گویند که هسته‌ی گزاره یا گروه فعلی باشد؛ اما در دستور وابستگی فعلی که نوع و تعداد وابسته‌های فعلی را تعیین کند، فعل مرکزی است. و آخرین تفاوت آنها در انواع و تعداد وابسته‌های فعلی است. دستور زایشی تنها دو وابسته یعنی متمم و افزوده برای فعل قائل است، اما دستور وابستگی وابسته‌های فعل را به سه دسته‌ی متمم اجباری، متمم اختیاری و افزوده تقسیم می‌کند.



۹) او محتاطانه در هنگام سخنرانی حرف میزد.

۴) اگر آن را از جمله حذف کنیم جمله غیر دستوری می‌شود:

۱۰) محتاطانه او در هنگام سخنرانی حرف میزد.

۴) \* او بست.

۳. روش‌های تغییر ظرفیت با استفاده از فرآیندهای نحوی

اما اگر وابسته‌ای را حذف کنیم و با حذف آن جمله غیردستوری و ناقص نشود، آن وابسته متمم اختیاری است. البته باید این نکته را در نظر داشت که گاهی این متمم‌های اختیاری با قید جمله و قید فعل اشتباه می‌شوند. در واقع متمم‌های اختیاری را نمی‌توان با هر فعلی به کار برد و هر فعل متمم اختیاری خاص خود را دارد، اما قید جمله را می‌توان با هر فعلی به کار برد. برای مثال در جمله‌ی زیر:

در زبان فارسی روش‌هایی برای تغییر ظرفیت افعال وجود دارد که برخی از این روش‌ها بر اساس فرآیندهای نحوی صورت می‌گیرد. دو روش کلی برای تغییر ظرفیت وجود دارد. یکی افزایش ظرفیت و دیگری کاهش ظرفیت که در زیر به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم. در این مقاله با استناد به طبیب‌زاده (۱۳۸۵) ظرفیت هر فعل را درون < > قرار می‌دهیم:

۵) او با مریم ازدواج کرد.

### ۱,۳ افزایش ظرفیت

«با مریم» متمم اختیاری است، زیرا نمی‌توان آن را فعل دیگری به کار برد و در ظرفیت فعل با عنوان «گروه حرف اضافه‌ای بایی» قرار می‌گیرد. مثلاً:

طبق تحقیقات به‌عمل آمده، تاکنون به نظر می‌رسد تنها راه افزایش ظرفیت در افعال فارسی سببی‌سازی است. سببی‌سازی یک فرآیند نحوی است که با استفاده از آن می‌توان فعل لازم را به متعددی تبدیل کرد یا حتی فعل متعددی را باز هم متعددی کرد (حیدرپور، ۱۳۸۳). این فرآیند به دو روش زیر صورت می‌گیرد:

۶) او خانه را با مریم اجاره داد.

که جمله‌ای بد ساخت است. از طرف دیگر، باید بین قید فعل و متمم اختیاری نیز تمایز قائل شد و تفاوت آنها در این نکته است که متمم‌های اختیاری را ظرفیت فعل مشخص می‌کند و نمی‌توان برای یک فعل از چند متمم اختیاری یکسان استفاده کرد (طبیب‌زاده، ۱۳۸۵)

### ۱,۱,۳ سببی‌سازی

بنا به گفته‌ی تاج‌الدینی (۱۳۸۲)، جمله‌های سببی جمله‌هایی هستند که شخصی، شخص یا اشخاص دیگری را وادار به انجام عملی کند. بنابراین افعالی مانند فعل‌های «مجبور کردن»، «خواستن»، «فرمان دادن»، «وادار کردن»، «تشویق کردن» و «دستور دادن» و ... را فعل سببی می‌نامند که این افعال باعث می‌شوند یک عامل (نه فاعل) مسبب به ساخت ظرفیتی فعل اضافه شود. مانند:

۷) \* او با مریم با هستی با دوستش ازدواج کرد.

اما قید فعل به ساخت ظرفیتی فعل تعلق ندارد و فقط با افعال خاصی به کار می‌رود، ولی نمی‌توان مانند متمم‌های اختیاری آنها را در هر جایی از جمله به کار برد. در واقع با جابه‌جا کردن آنها جمله نامأنوس تر و نشان‌دارتر می‌شود (راسخ مهند، ۱۳۸۸):

۱۱) کتاب را خواندم. خواندن <فاعل، مفعول رایبی>

۸) او در هنگام سخنرانی محتاطانه حرف میزد.



حرف اضافه‌ی حرکت داده‌شده به فعل جمله منضم می‌شود و ظرفیت آن را کاهش یا افزایش می‌دهد (شقایق، ۱۳۸۶).

(۱۷) او سنباده را بر چوب کشید. کشیدن <فاعل، مفعول رایبی، مفعول حرف اضافه‌ای بری>

(۱۸) او بر چوب سنباده کشید. سنباده کشیدن <فاعل، مفعول حرف اضافه‌ای بری>

### ۲،۲،۳ مجهول‌سازی

یکی دیگر از روش‌های کاهش ظرفیت در افعال فارسی مجهول‌سازی است. بنا به گفته‌ی وحیدیان کامیار (۱۳۸۴) فرآیند مجهول‌سازی در زبان فارسی به شکل زیر صورت می‌گیرد:

صفت مفعولی فعل مجهول + صرف فعل «شدن» در زمان فعل معلوم. مانند:

(۱۹) فرید کتاب را آورد.

(۲۰) کتاب آورده شد.

(۲۱) طاها قلب او را شکست.

(۲۲) قلب او شکسته شد.

همان‌طور که در این مثال‌ها مشاهده می‌شود، در جمله‌ی مجهول، مفعول جمله‌ی اول به جای فاعل قرار گرفته و فاعل اصلی حذف شده است. ساخت بنیادین جملات معلوم دو ظرفیتی و ساخت بنیادین جملات مجهول تک ظرفیتی است.

### ۴. بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی فرآیندهای نحوی دخیل در تغییر ظرفیت فعل پرداختیم. با توجه به مطالب گفته شده می

(۱۲) من خود را به خواندن کتاب وادار کردم. وادار کردن <فاعل، مفعول رایبی، مفعول حرف اضافه‌ای به‌ای>

اگرچه فعل در این دو جمله یکی نیست، اما با استفاده از فعل سببی «وادار کردن» ساخت بنیادین جمله تغییر کرده است. از جمله افعالی که در زبان فارسی به‌ویژه در زبان محاوره نقش به‌سزایی در فرآیند سببی‌سازی دارد، فعل «داشتن» است:

(۱۳) او را ادب کردم.

(۱۴) دادم او را ادب کنند.

همان‌طور که می‌بینیم ساخت جمله‌ی ساده‌ی اول دو ظرفیتی و ساخت جمله‌ی سببی دوم سه ظرفیتی است.

یکی دیگر از راه‌های سببی‌سازی که بسیار متداول است، اضافه کردن «اندن» یا «انیدن» به بن مضارع فعل است. در زبان فارسی افعالی مانند «گستراندن»، «پوشاندن»، «فهماندن» و ... را متعدی یا متعدی سببی یا سببی می‌نامند (تاج‌الدینی، ۱۳۸۲). مانند جمله ۱۶:

(۱۵) او فهمید. فهمیدن <فاعل>

(۱۶) من مطلب را به او فهماندم. فهماندن <فاعل، مفعول رایبی، مفعول حرف اضافه‌ای به‌ای>

### ۲،۳ کاهش ظرفیت

### ۱،۲،۳ انضمام

انضمام نوعی ساخت صرفی است که به باور برخی در نحو ساخته می‌شود. به زبان ساده‌تر، انضمام یعنی گذاشتن یکی از موضوعات فعل در کنار آن و ساختن فعلی جدید. نقش دستوری مقوله‌های واژگانی و سازمان‌دهی جمله، در نتیجه‌ی حرکت از جایگاهی به جایگاه دیگر و منضم شدن به واژه‌ای در آن جایگاه تغییر می‌کند، اسم، فعل یا

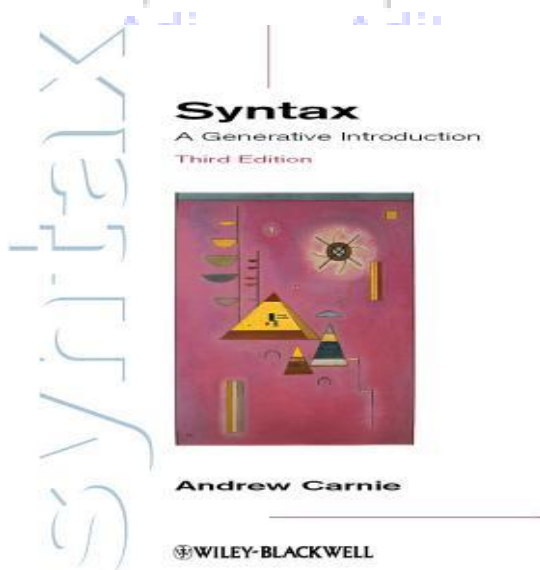
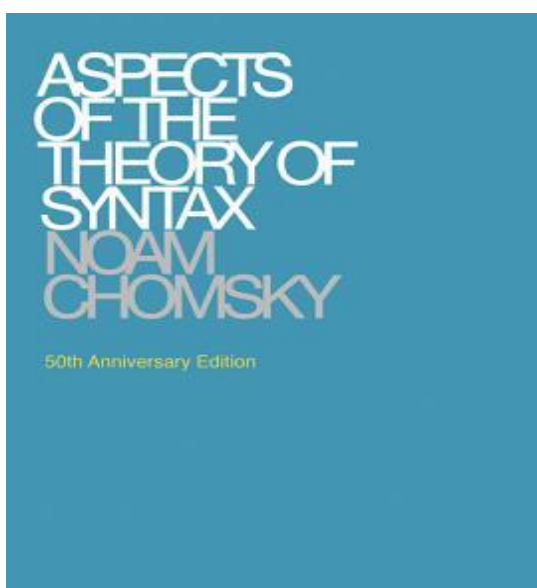


وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۴). «آیا در زبان فارسی مجهول هست؟». فصل‌نامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، ش ۷ و ۸، صص ۳۹-۴۶.



## معرفی کتاب - بخش ۲

پرفروش‌ترین کتاب‌های نحو



توان این‌گونه نتیجه گرفت که روش‌های تغییر ظرفیت با استفاده از فرآیندهای نحوی در زبان فارسی دارای تنوع چندانی نیستند. از روش‌های تغییر ظرفیت که در این مختصر به آنها پرداختیم، می‌توان به مجهول‌سازی، سببی‌سازی و انضمام اشاره کرد. البته تنوع معنایی فراوانی در افعال فارسی وجود دارد که با در نظر گرفتن آنها می‌توان به بررسی تغییر ظرفیت فعل بر اساس فرآیندهای معنایی در پژوهش‌های آتی پرداخت.

## منابع

تاج‌الدینی، داریوش (۱۳۸۲)، «افعال سببی، جمله‌ی سببی»، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی، ش ۶۷، صص ۹ تا ۱۷.

حیدریپور، تهمینه (۱۳۸۳)، «شیوه‌های تغییر ظرفیت فعل در زبان فارسی»، مجموعه مقاله‌های ششمین کنفرانس زبان‌شناسی، تهران.

راسخ مهند، محمد (۱۳۸۸)، گفتارهایی در نحو، تهران: مرکز.

شقاقی، ویدا و طیب، سیدمحمدتقی (۱۳۸۶)، «انضمام در زبان فارسی»، مجله‌ی دستور، ش ۳، صص ۳ تا ۳۹.

طیب‌زاده، امید (۱۳۸۳)، «وابسته‌های فعل در زبان فارسی بر اساس نظریه‌ی وابستگی»، مجله‌ی دستور، ش ۱، صص ۱۳ تا ۲۸.

طیب‌زاده، امید (۱۳۸۵)، ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی امروز؛ پژوهشی بر اساس نظریه‌ی دستور وابستگی، تهران: مرکز.

نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۶)، «نقدی بر کتاب ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی امروز؛ پژوهشی بر اساس نظریه‌ی دستور وابستگی»، مجله‌ی دستور، ش ۳، صص ۲۳۳ تا ۲۴۲.



## عوامل مؤثر بر نظام حالت از منظر گیون

سارا کیانی<sup>۱</sup>



در بیشتر زبان‌های دنیا، نشان‌گذاری حالت برای روابط دستوری بالاتر از فاعل و مفعول مستقیم انجام می‌شود (همان)؛ به این معنا که اگر سلسله مراتب روابط دستوری را در نظر بگیریم، مفعول غیرمستقیم و رابطه‌های دستوری بالاتر از آن بیشتر نشانه حالت می‌گیرند. سلسله مراتب دستوری را اولین بار کینان و کامری (۱۹۷۲) برای ساخت موصولی معرفی نموده و آن را سلسله مراتب دسترسی نامیدند. آن این سلسله مراتب را جهانی قلمداد می‌کنند (نقل از راسخ مهند، ۱۳۹۳: ۲۳۰):

### سلسله مراتب دسترسی

مفعول غیرمستقیم > مفعول مستقیم > فاعل

مفعول مقایسه > مفعول مضاف‌الیهی > مفعول متممی >

طبق این سلسله مراتب، اگر در یک زبان، ساخت موصولی برای روابط دستوری پایین‌تر مانند مفعول غیرمستقیم وجود داشته باشد، برای روابط دستوری بالاتر مانند مفعول مستقیم و فاعل نیز وجود دارد (همان).

### ۲. نظام حالت در نظام‌های زبانی مختلف

زبان‌هایی که در آنها نظام حالت وجود دارد، می‌توان به ۳ دسته تقسیم کرد: نظام وضعیتی - کنشی<sup>۲</sup>، نظام فاعلی - مفعولی<sup>۳</sup> و نظام کنایی - مطلق<sup>۴</sup>. در بخش‌های بعد ارتباط این زبان‌ها را با نظام حالت مطرح می‌نماییم.

### ۱، ۲. حالت‌دهی معنا - محور: نظام وضعیتی - کنشی

### چکیده

در میان زبان‌ها، سه روش کلی برای نشان دادن نقش نحوی واژه‌ها و رابطه دستوری آنها در جمله وجود دارد. ترتیب واژه‌ها، حالت-نشانداری و مطابقت ضمیری. نظام حالت برای نشان دادن نقش نحوی واژه‌ها در جمله به کار می‌رود. اما گیون با نگاهی جامع‌تر به بررسی حالت-نشانداری در زبان‌های مختلف و عوامل مؤثر بر آن می‌پردازد. او سه عامل عمده یعنی نقش معنایی و نقش کاربردشناختی و گذرایی را انگیزه نشان‌گذاری حالت می‌داند.

### واژه‌های کلیدی: حالت-نشانداری، نظام وضعیتی -

کنشی، نظام فاعلی-مفعولی، نظام کنایی-مطلق

### ۱. مقدمه

در زبان‌های مختلف دنیا، آنچه باعث می‌شود که نظام حالت‌دهی فعال گردد، ۳ ضرورت نقشی است (گیون، ۲۰۰۱، ۱۹۷):

(۱) نیاز به رمزگذاری نقش‌های معنایی

(۲) نیاز به رمزگذاری نقش کاربردشناختی

(۳) نیاز به رمزگذاری گذرایی

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه الزهرا (س) [s.kiani@alzahra.ac.ir](mailto:s.kiani@alzahra.ac.ir)

<sup>۲</sup> stative-active system

<sup>۳</sup> subject-object system

<sup>۴</sup> ergative-absolutive system





در این زبان تمایز سه گانه کنش‌گر، کنش‌پذیر و داتیو، تنها در ضمیرها نشان داده می‌شود که در این دو مثال تمایز کنش‌گری و کنش‌پذیری فاعل مشاهده می‌گردد. فاعل کنش‌گر در مثال a، با پسوند -i و فاعل کنش‌پذیر در مثال b، با پیشوند sa- مشخص می‌گردد (همان منبع: ۲۰۱).

نقش‌های معنایی در برخی زبان‌ها می‌تواند بر حالت‌دهی تأثیرگذار باشد. نقش‌های معنایی مانند کنش‌گر<sup>۱</sup> (کنشی را انجام می‌دهد) و کنش‌پذیر<sup>۲</sup> (تحت تأثیر کنش قرار می‌گیرد). سلسله مراتب مبتدأبودگی در نقش‌های معنایی به این ترتیب است:

## ۲،۲. حالت‌دهی کاربردشناختی-محور: نظام فاعلی-

### مفعولی

در زبان‌های فاعلی-مفعولی مانند انگلیسی، ژاپنی، یوت و ... حالت- نشان‌گذاری فاعل (با حالت فاعلی) و مفعول مستقیم (با حالت مفعولی) بدون توجه به نقش معنایی و یا گذرایی کد می‌شود. در آنها گسستگی روابط دستوری از نقش‌های معنایی وجود دارد و به همین دلیل است که فاعل و مفعول مستقیم دستوری شده‌اند. مثال ۲ از ژاپنی است که نمونه‌ای از این زبان‌هاست:

#### 2) a. Intransitive subject

*Sense-ga tooku-e itta*

*Teacher-Nom away-Loc went*

'The teacher went away'

#### b. Transitive subject and object

*otoko-ga onna-ni tegami-o kaita*

*man-Nom woman-Dat letter-Acc*

sent

'The man sent a letter to the woman'

همان‌گونه که در مثال ۲ مشاهده می‌شود، با توجه به رابطه دستوری، فاعل همواره حالت فاعلی و مفعول حالت مفعولی می‌گیرد و نقش معنایی (کنش‌گری یا کنش‌پذیری) بر این نشانه تأثیری ندارد. در ژاپنی، فقط گروه‌های اسمی نشانه حالت می‌گیرند، نه ضمیر و وندهای ضمیری فعل<sup>۴</sup>. نکته‌ی درخور توجه این است که هیچ زبان فاعلی-مفعولی‌ای وجود

کنش‌گر < بهره‌ور / داتیو < کنش‌پذیر < مکانی < دیگر نقش‌ها

این سلسله مراتب به این معناست که اگر یک بند ساده یک موضوع کنش‌گر دارد، آن موضوع باید فاعل باشد. در غیر این صورت، به ترتیب، نقش‌های معنایی دیگر یعنی بهره‌ور / داتیو، یا کنش‌پذیر و یا مکانی، فاعل خواهند بود. همچنین، اگر یک بند ساده دارای موضوع داتیو / بهره‌ور باشد، بیشترین احتمال اینست که آن موضوع مفعول مستقیم باشد. در غیر این صورت، به ترتیب، نقش‌های معنایی دیگر مفعول خواهند بود (گیون، ۲۰۰۱: ۲۰۰).

بیشتر زبان‌ها مفعول غیرمستقیم را بخاطر نقش‌های معنایی حالت-نشاندار می‌کنند. ولی زبان‌های وضعیتی-کنشی فاعل و مفعول مستقیم را هم بخاطر نقش معنایی نشاندار می‌کنند. مثال ۱ از زبان چیکاساو<sup>۳</sup>:

#### 1) a. AGT subject of intransitive

*chokma-li*

*good-I/AGT*

'I act good'

#### b. PAT subject of intransitive

*sa-chokma*

*I/PAT-good*

'I am good'

<sup>3</sup> Chickasaw

<sup>4</sup> verbal pronominal affixes

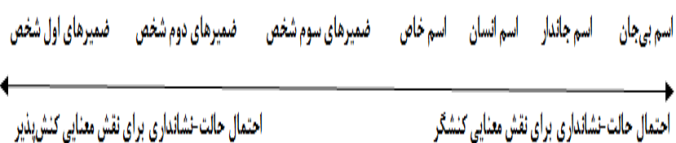
<sup>1</sup> agent

<sup>2</sup> patient



بازنمایی حالت در زبان‌های مختلف همیشه برای اسم و ضمیر یکسان نیست. به بیان دیگر، در زبان‌های مختلف که حالت در آنها بازنمایی دارد، گاهی این حالت تنها بر روی اسم و گاهی تنها بر روی ضمیرها دیده شود. ویرزبیتسکا<sup>۱</sup> (۱۹۸۱) این مسأله را با نقش‌های معنایی و جاندار/بی‌جان مشارکین فرایند، مرتبط می‌داند و بر این اساس، سلسله مراتبی را ارائه می‌دهد:

### سلسله مراتب حالت نشاننداری گسسته



البته او این نمودار را یک فرضیه قلمداد می‌کند، ولی تأثیر جاندار برای پذیرفتن حالت همچنان پابرجاست (برای مثال، ن. ک. ملچوکو<sup>۲</sup>، ۲۰۰۸).

راسخ مهند، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ توصیفی نحو، تهران: نشر علمی.

Givon, T. (2001). *Syntax: An Introduction*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Co.

Malchukov, A. L. (2008). "Animacy and Asymmetries in Differential Case Marking". *Lingua*, 118, 203-221.

Wierzbicka, A. (1981). "Case Maring and Human Nature". *Australian Journal of Linguistics*, 1 (1): 43-80.

ندارد که فاعل را نشاندار کند، ولی مفعول را نه (گیون، ۲۰۰۱: ۲۰۵).

### ۳.۲. حالت‌دهی گذرای- محور: نظام کنایی- مطلق

نظام حالت در زبان‌های کنایی- مطلق توسط اصل گذرای حاکمیت می‌شود؛ به این معنا که تمایز نحوی بین بندهای گذرا و ناگذر (لازم و متعدی) باعث نشان‌گذاری‌های مختلف برای حالت می‌شود. ویژگی کلی زبان‌های کنایی این است که در آنها فاعل بند متعدی حالت کنایی (ارگتیو) دارد و مفعول بند متعدی و فاعل فعل لازم حالت مطلق دارد که معمولاً حالت مطلق با وند صفر نمایش داده می‌شود. مثال ۳ از زبان نیپالی است که از زبانهای ارگتیو است:

#### 3) a. Transitive (masc. subj.)

manis-le aymay dekh-yo

man-Erg woman/Abs see-Perf/3SG.MASC

'The man saw a/the woman'

#### b. Simple intransitive (masc. subj.)

manis uphr-yo

sleep man/Abs jump/Perf/3SG.MASC

'The man jumped'

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در مثال (۳a) فاعل فعل متعدی دارای حالت کنایی (ارگتیو) است و نشانه -le را پذیرفته، اما در (۳b) فاعل فعل لازم دارای حالت مطلق و بدون نشانه است. مفعول نیز در مثال (۳a) دارای حالت مطلق و بدون نشانه است (گیون، ۲۰۰۱: ۲۰۸).

### ۳. بازنمایی حالت در اسم و ضمیر

<sup>2</sup> Malchukov

<sup>1</sup> Wierzbicka



## نقد مقاله «ترتیب سازه‌ای در زبان فارسی و عامل وزن»

فاطمه کوشکی<sup>۱</sup>



### چکیده

هدف از پژوهش حاضر مرور و نقد مقاله «ترتیب سازه‌ای در زبان فارسی و عامل وزن»<sup>۲</sup> تألیف فقیری و سامولین (۲۰۱۴) می‌باشد. به همین منظور، در ابتدا خلاصه‌ای از روش‌شناسی و محتوای مقاله ارائه شده و سپس به ارزیابی آن از دو جنبه ساختار عمومی و محتوایی پرداخته شد. با توجه به رسالت نقد که نکات مثبت و منفی هر پژوهش را لحاظ می‌کند، به این ترتیب توجه به این دو وجه، در کانون تمرکز این پژوهش قرار داشته است.

**واژه‌های کلیدی:** مفعول مستقیم، مفعول غیر مستقیم،

مفعول‌نمایی افتراقی، زبان فارسی، آرایش سازه‌ای

### ۱. مقدمه

رفتار زبان‌های مختلف برای نشان دادن نقش مفعول مستقیم (DO) متفاوت است. برخی زبان‌ها از یک نشانه‌ی مفعولی استفاده می‌کنند (مانند زبان مجاری) و برخی دیگر اصلاً نشانه‌ای برای مفعول ندارند (مانند زبان لیسو) و گروهی هم از زبان‌ها در وضعیت بینابینی قرار دارند (مانند زبان عبری)، بدین معنا که بعضی از مفعول‌های آن زبان‌ها نشانه می‌گیرند و

بعضی دیگر بدون نشانه‌ی مفعول هستند و حضور این نشانه‌ی مفعولی به عواملی همچون معرفگی، نگرگی، مشخص‌بودگی، وزن یا سنگینی و ساخت اطلاع مفعول‌های مورد نظر وابسته است. این پدیده را بوسونگ<sup>۳</sup> (۱۹۸۵) مفعول‌نمایی افتراقی<sup>۴</sup> (DOM) نامیده است. بررسی‌های رده‌شناختی و همچنین بررسی زبان‌های خاص منجر به قاعده‌ها و همگانی‌ها در فرضیه‌ی مذکور شده است (بوسونگ ۱۹۸۵؛ سیلورستین<sup>۵</sup> ۱۹۸۱، ۱۹۸۶؛ کامری<sup>۶</sup> ۱۹۸۹؛ لازار<sup>۷</sup> ۱۹۸۲، ۱۹۸۴؛ کرافت<sup>۸</sup> ۱۹۹۰). قاعده‌ای که در اکثر این آثار به آن اشاره شده این است که هر چه مفعول مستقیم برجسته‌تر باشد، احتمال وقوع نشانه‌ی مفعولی بیشتر است (آیسن<sup>۹</sup>: ۲۰۰۳) و این برجستگی به عوامل متعددی بستگی دارد که پیش‌تر به آن اشاره شد.

نقد حاضر متشکل از دو بخش اصلی است: خلاصه‌ی مقاله و ارزیابی آن. در بخش نخست، خلاصه‌ای از روش‌شناسی و محتوای مقاله ارائه می‌گردد. سپس در بخش دوم، به ارزیابی ساختار عمومی مقاله و محتوایی آن می‌پردازیم.

### ۲. خلاصه‌ی مقاله

در مقاله‌ی «ترتیب سازه‌ای در زبان فارسی و عامل وزن»، فقیری و سامولین به بررسی ترتیب نسبی بین مفعول مستقیم و غیرمستقیم (IO) در موقعیت پیش‌فعلی در زبان فارسی

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی [fatemeh.koushki2020@gmail.com](mailto:fatemeh.koushki2020@gmail.com)

<sup>۲</sup> Faghiri, P. and Samvelian, P. (2014) "Constituent Ordering in Persian and The Weight Factor".

Christopher Piñón. *Empirical Issues in Syntax and Semantics* 10, pp.215-232.

<sup>۳</sup> Bossong

<sup>۴</sup> Differential object marking

<sup>۵</sup> Silverstein

<sup>۶</sup> Comrie

<sup>۷</sup> Lazard

<sup>۸</sup> Croft

<sup>۹</sup> Aissen



ج- گروه‌های اسمی نکره؛

د- گروه‌های اسمی معرفه؛

نگارندگان پس از ارائه این دو ویژگی نحوی زبان فارسی، فرضیه‌ی مفعول‌نمایی افتراقی (DOM) را با ارائه‌ی مثال‌هایی معرفی نموده‌اند. علاوه‌براین، براساس ویژگی مشخص‌بودگی پیشنهادی کریمی (۲۰۰۳) در ترتیب سازه‌ای خنثی، دو موقعیت برای مفعول مستقیم ارائه داده‌اند:

أ- مفعول‌های مستقیم نامشخص پس از مفعول غیرمستقیم می‌آیند؛ مثال (۱).

ب- مفعول‌های مستقیم مشخص قبل از مفعول غیرمستقیم می‌آیند؛ مثال (۲).

(۱) کیمیا اغلب پرا ما شعر می‌خوانه.

DO IO

(۲) کیمیا اغلب همه‌ی شعرای تازه‌اش رو برا ما می‌خوانه.

IO DO

(کریمی، ۲۰۰۳: ۹۱-۹۲)

## ۲.۲. روش‌شناسی

نگارندگان مقاله به منظور گردآوری داده‌ها، از پیکره‌ی بی‌جن‌خان استفاده نموده‌اند. آن‌ها در مجموع ۱۲۲ نوع فعل دومفعولی<sup>۷</sup> همراه با ۲۰۰۰ نمونه‌ی تصادفی منتخب از ۴۲۵۵۰ نمونه‌ی موجود برگزیدند و سپس جملات مرتبط با این افعال را به صورت دستی انتخاب کردند؛ بدین‌معنا که جملات، متناظر با این الگوها باشند: NP PP V یا PP NP V. سپس با روش تحلیل چندعاملی<sup>۸</sup> طبق مدل رگرسیون لوجستیکی و لحاظ نمودن عوامل سنگینی، سوگیری واژگانی و باهم‌آیی، داده‌های گردآوری‌شده مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند.

## ۳.۲. بحث و نتیجه‌گیری

پرداخته‌اند. آن‌ها ادعان داشته‌اند با توجه به این‌که زبان فارسی، زبانی هسته‌پایانی و دارای آرایش سازه‌ای SOV می‌باشد، از نقطه‌نظر اصل جهانی کوتاه پیش از بلند<sup>۱</sup> رفتاری متفاوت از زبان‌های هسته‌آغازی همچون انگلیسی از خود نشان می‌دهد و اصل مذکور را به چالش می‌کشد، چراکه در زبان فارسی مانند زبان‌های ژاپنی و کره‌ای سازه‌های بلند قبل از سازه‌های کوتاه می‌آیند. نگارندگان این مقاله، جهت بررسی چنین مسأله‌ای به عواملی همچون وزن (سنگینی) معرفگی، مشخص‌بودگی، ساخت اطلاعی، باهم‌آیی و سوگیری واژگانی<sup>۲</sup> توجه نموده و اعتقاد دارند که موقعیت مفعول مستقیم به نشاننداری و طول نسبی (سنگینی) سازه وابسته است.

## ۱.۲. مفاهیم اولیه

سامولین و فقیری در این بررسی، پیش از ورود به تحلیل داده‌ها، مروری بر ویژگی‌هایی در زبان فارسی داشته‌اند که در روند این پژوهش تأثیرگذارند. آن‌ها در رابطه با ترتیب سازه‌ای در این زبان، بیان نموده‌اند که زبان فارسی از لحاظ جهت هسته<sup>۳</sup> رفتار ثابتی ندارد. ترتیب سازه‌ای بی‌نشان (خنثی یا کانونی) SOV است. ضمناً همه‌ی مقولات گروهی، به‌جزء گروه فعلی، از جمله گروه اسمی، گروه حرف‌اضافه‌ای و گروه متمم‌نما هسته‌آغازی هستند. درحالی‌که SOV ترتیب کانونی در زبان فارسی است، اما دیگر تنوعات ترتیبی نیز امکان‌پذیر است. در این بررسی تمرکز بر روی وضعیت فعل‌پایانی است.

مطلب دیگری که مورد نظر و توجه این دو نویسنده بوده است، انواع گروه‌های اسمی زبان فارسی می‌باشد. آن‌ها گروه‌های اسمی زبان فارسی را در چهار دسته ارائه داده‌اند:

أ- اسمی فاقد حرف تعریف<sup>۴</sup> (BNS)؛

ب- اسمی فاقد حرف تعریف توصیفی<sup>۵</sup>؛

<sup>۱</sup> Short before long principle

<sup>۲</sup> Lexical bias

<sup>۳</sup> Head direction

<sup>۴</sup> Bare nouns

<sup>۵</sup> برخی پژوهشگران معادل اسم بدون وابسته (راسخ‌مهند: ۱۳۸۸) را برای این نوع از اسمی برگزیده‌اند، اما با توجه به این‌که اسم می‌تواند وابسته‌ی پیشین و پسین داشته باشد؛ چنین معادلی چندان جامع و

مانع نیست، چرا که BNs را با مشخصه‌ی فاقد حرف تعریف (articleless / determinerless) شناسایی می‌کنند. ضمناً BN معادل کلمه‌ی یونانی *anarthrous* (۱۸۰۰-۱۰) است و به معنای بدون حرف تعریف می‌باشد.

<sup>۶</sup> Bare-modified nouns

<sup>۷</sup> Diatransitive

<sup>۸</sup> Multifactorial analysis



ترتیب‌هایی را ترجیح می‌دهد که به شنونده شرایط سریع تشخیص گروه و سازه‌های بلافصل را فراهم می‌سازد. این اصل به جهت هسته حساس است، اما باز هم این اصل نمی‌تواند به زبانی مانند فارسی که هر دو جهت آغازی و پایانی را دارد کمکی کند. از این رو سام‌ولین و فقیری از روش تولید-محور یاماشیتا و چانگ<sup>۲</sup> (۲۰۰۱ و ۲۰۰۶) در چارچوب نظری رمزگذاری دستوری استفاده کرده‌اند. یاماشیتا و چانگ به دو عامل مفهومی و صورت‌بندی توجه کرده‌اند که حساسیت نظام تولیدی به این عوامل زبان-ویژه می‌باشد. لذا زبان‌هایی مانند ژاپنی و فارسی که از نظر ترتیب سازه‌های آزاد هستند، نسبت به عوامل مفهومی حساسند و سازه‌های بلندتر قبل از سازه‌های کوتاه‌تر قرار می‌گیرند درحالی که زبان انگلیسی که از نقطه نظر ترتیب سازه‌های ثابت است، گرایش به کوتاه قبل از بلند دارد و از لحاظ نظام تولیدی به صورت‌بندی سازه‌ها حساس است.

نگارندگان نتایج حاصل از این بررسی را در سه بخش فرعی ارائه داده‌اند:

- ا- **DOM**: هرچه مفعول مستقیم مشخص‌تر باشد، یعنی قابل دسترس‌تر باشد، احتمال این که در سمت چپ جمله و جدای از فعل واقع شود، بیشتر است و برعکس، اگر مفعول مستقیم شاخص‌های تشخیص‌پذیری کمتری داشته باشد، یعنی کمتر در دسترس باشد، احتمال قرارگرفتن در مجاورت فعل بیشتر است<sup>۴</sup>؛
- ب- بلندی نسبی: علیرغم تاثیر زیاد بلندی نسبی **DO** و **IO**، این عامل در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارد، زیرا ترتیب نسبی عمدتاً به نوع گروه اسمی وابسته است؛
- ج- ساخت اطلاعاتی: گروه‌های اسمی نشاندار در موقعیت مفعول مستقیم، دارای بالاترین حد مفروض‌بودگی

پژوهشگران این تحقیق، عامل وزن را برحسب بلندی نسبی مفعول مستقیم و مفعول غیرمستقیم، از لحاظ تعداد کلمات موجود در هر دو سازه، در نظر گرفته و به این نتیجه رسیدند که طول نسبی در درجه دوم اهمیت قرار دارد و تأثیر آن بر ترتیب سازه‌ای از یک نوع اسم به نوعی دیگر متفاوت است:

- ا- مفعول مستقیم فاقد حرف تعریف (**BN DO**): بلندی نسبی در این نوع از اسمی تأثیری ندارد؛
- ب- مفعول مستقیم نشاندار (**marked DO**): بیش از ۹۵٪ مفعول‌های مستقیم نشاندار در ترتیب **DO-IO** حضور می‌یابند و طول نسبی تأثیر چندانی ندارد؛
- ج- مفعول مستقیم نکره (**indefinite DO**): مفعول‌های غیرمستقیم بلندتر بیشتر گرایش دارند که قبل از مفعول مستقیم قرارگیرند و وقتی که مفعول غیرمستقیم بلندتر از مفعول مستقیم باشد، آن‌گاه جابه‌جایی از ترتیب ترجیحی **DO-IO** در مفعول‌های مستقیم نکره تقویت می‌شود؛
- د- مفعول مستقیم بدون حرف تعریف توصیفی (**bare-modified DO**): ترجیح کلی بر ترتیب **IO-DO** زمانی تقویت می‌شود که مفعول غیرمستقیم بلندتر از مفعول مستقیم باشد؛
- در پایان، نویسندگان بار دیگر گرایش چالش‌برانگیز کوتاه قبل از بلند را مطرح نمودند که بدو به‌عنوان اصلی جهانی مطرح بود اما با بررسی زبان‌های **OV**، پژوهشگران در تحلیل‌های خود تعدیل‌هایی ایجاد نمودند تا بتوانند این تناقض را توجیه نمایند. از جمله هاوکینز<sup>۱</sup> (۱۹۹۴ و ۲۰۰۴) نظریه‌ی اولویت‌های ترتیب کلمه را براساس سازوکار تجزیه‌ی گفتار انسان مطرح نمود که گرایشات متقابل در زبان‌های **VO** و **OV** را پیش‌بینی می‌کند. اصل مطرح‌شده توسط ایشان، با نام سازه‌ی بلافصل فوری<sup>۲</sup> (**EIC**) به این مسأله اشاره دارد که فرد پردازشگر زبان،

صورتی ساده اما در عین حال غنی از معنا که دی‌سوارت و زوارتس (۲۰۰۹) به خوبی این مطلب را روشن ساخته‌اند، به خاطر کلیت و گستردگی معنایی چنین صورت‌های زبانی به فعل نزدیک می‌شوند تا معنای آن‌ها تحدید گردد که دبیرمقدم (1374: 25) نیز در مورد فرایند انضمام به این مسأله اشاره داشته است.

<sup>1</sup>Hawkins

<sup>2</sup>Early immediate constituent

<sup>3</sup>Yamashita and Chang

<sup>۴</sup> این اظهارنظر نویسندگان در رابطه‌ی مفعول مستقیم با مشخص‌پذیری و تأثیر آن بر میزان فاصله با فعل، تداعی‌کننده‌ی این مطلب است که در اسمی فاقد حرف تعریف (**BNS**) به دلیل داشتن



- هر پاراگراف نیز با موضوع جدیدی آغاز می‌گردد که آن پاراگراف را از پاراگراف پیشین جدا می‌کند؛  
- در هر مورد در صورت نیاز برای تصریح مطلب از ارائه نمونه‌ی مرتبط استفاده نموده‌اند؛  
- نمونه‌های ارائه شده همگی شماره‌بندی شده‌اند؛  
- جهت زیبایی متن نوشتاری، نمونه‌ها با چندسانت فرورفتگی نوشته شده‌اند؛

- ارجاع‌ها در متن مقاله به روشنی مشخص است؛  
- نویسندگان در مواردی بجا و برای دادن توضیحات اضافی از پانویست استفاده کرده‌اند؛  
- به منظور ارائه‌ی اطلاعات آماری حاصل از تحلیل داده‌ها از ابزارهایی مانند جدول و نمودار استفاده شده است؛  
- جدول‌ها و نمودارها دارای عنوان و شماره هستند؛

- بخش منابع نیز با رعایت شیوه‌ی نگارش منابع به درستی درج شده است.

#### • نکات منفی

- پس از درج اسامی نویسندگان در زیر عنوان مقاله، آدرس و نام دانشگاه آنان موجود نیست، بلکه در صفحه‌ی آخر مقاله، پس از منابع آمده است؛

- در این مقاله برخی بخش‌ها با وجود این که با بخش‌های دیگر از نظر محتوایی مرتبط هستند، اما در بخشی مجزا قرار گرفته‌اند و همین امر باعث کاهش انسجام و ارتباط عنوان‌های مقاله گردیده است و برای مخاطب نوعی سردرگمی به همراه دارد. موارد مورد نظر عبارتند از:

می‌بایست بخش موقعیت مفعول در زبان فارسی به عنوان زیربخش، در بخش بررسی اجمالی زبان فارسی قرار داده می‌شد. علاوه‌براین، بخش گرایش بلندی پیش از کوتاهی با

<sup>۱</sup> (ارجاعی) هستند و در مقابل اسامی فاقد حرف تعریف (BNS) در پایین‌ترین حد مفروض‌بودگی قرار دارند. از این رو با توجه به چنین پیوستاری، اولویت خیلی قوی مفعول‌های مستقیم نشاندار به جدایی از فعل است، درحالی که اسامی فاقد حرف تعریف گرایش به مجاورت با فعل دارند که این مطلب را با اصل مفروض پیش از نو مطرح می‌کنند.

### ۳. ارزیابی مقاله

پیش از پرداختن به نقد محتوایی این مقاله، لازم است مروری بر ساختار عمومی مقاله داشته باشیم و پس از آن این مقاله را از لحاظ مطالب مطرح‌شده در هر بخش نقد و بررسی نماییم و به موارد مثبت و منفی آن بپردازیم.

#### ۱،۲ ساختار مقاله

مقاله‌ی حاضر از ۹ بخش تشکیل شده است که عبارتند از: ۱- چکیده، ۲- مقدمه، ۳- بررسی اجمالی زبان فارسی، ۴- موقعیت مفعول مستقیم، ۵- داده‌های پیکره‌ای، ۶- گرایش بلندی پیش از کوتاهی، ۷- بحث، ۸- نتیجه‌گیری و ۹- منابع.

بی‌تردید هر نوشتاری دارای جوانب مثبت و منفی می‌باشد. این مقاله نیز مستثنی نیست. لذا در نقد حاضر به هر دو جنبه توجه شده و به‌صورت مجزا موارد مثبت و منفی دسته‌بندی گردیده‌اند.

#### • نکات مثبت

- نویسندگان مقاله، مطالب مورد نظر خود را در اکثر موارد به خوبی در بخش‌ها و زیربخش‌ها با عنوان‌های مرتبط با موضوع مطرح‌شده در آن بخش قرار داده‌اند؛

- عنوان‌های اصلی با قلم توپر مشکی درج شده‌اند و عنوان‌های فرعی از نظر اندازه‌ی قلم با عنوان‌های اصلی برابرند، اما توپر مشکی نیستند و تنها مورب (ایتالیک) گردیده‌اند؛

<sup>1</sup> Givenness



واقع شدن در زیربخش عنوان بحث، باعث ایجاد انسجام بیشتری در مطالب مرتبط می‌گردد.

در طول مقاله از برخی علائم اختصاری استفاده شده که صورت کامل آن‌ها در پانویس نیامده است که این باعث سردرگمی خواننده می‌گردد. از جمله: IPFV برای پیشوند استمراری سمی به کار رفته و نیز CLF برای کلمه‌ی طبقه‌نمای تا استفاده شده است؛

## ۲.۳. محتوای مقاله

در این بخش به بررسی محتوایی مقاله پرداخته می‌شود و مطالب مورد نظر در دو بخش نکات مثبت و منفی ارائه می‌گردند:

### • نکات مثبت

چکیده‌ی مقاله تصویری روشن از محتوای مقاله ترسیم نموده و هدف، اهمیت کلی، قلمروی تحقیق و نتایج آن مطرح شده‌اند؛

مقدمه از چهار پاراگراف تشکیل شده که هر پاراگراف به چهار مبحث مجزا پرداخته است: مروری بر پژوهش‌های انجام شده، اهمیت و ضرورت انجام پژوهش، موضوع پژوهش و چارچوب مقاله؛

در بخش (۴) صفحه‌ی ۲۲۲، در مورد داده‌های پیکره‌ای مفصلاً صحبت شده و روش کار با جزئیات بیان گردیده است. یکی از ویژگی‌های مثبت این پژوهش استفاده از مدل تحلیل چندعاملی و روش آماری رگرسیون لجستیکی می‌باشد؛ چراکه استفاده از چنین روش‌هایی باعث افزایش معناداری نتایج حاصل از تحلیل داده‌ها می‌گردد؛

انتخاب پیکره‌ی بی‌جن‌خان با هدف مقاله مرتبط است؛

نتایج و یافته‌های پژوهش به روشنی توصیف و تبیین شده‌اند و به اندازه‌ی کافی نویسندگان بین نتایج و اهداف مقاله ارتباط برقرار نموده‌اند و نتیجه‌گیری‌شان مستدل می‌باشد و بین نتیجه‌ی مقاله با یافته‌های آن پیوند و انسجام لازم وجود دارد و اهداف مقاله تقریباً محقق شده است؛

نتایج به‌دست آمده در مقاله‌ی مورد بررسی با نتایج پژوهشگرانی که در این قلمرو تحقیقاتی انجام داده‌اند و تقریباً با موضوع این مقاله مرتبط است، همسو است (راسخ‌مهند و قیاسوند ۱۳۹۲؛ فرامر ۱۹۸۱؛ بهرامی و دیگران ۱۳۹۲). هرچند که در این مورد نویسندگان اشاره‌ای ننموده‌اند.

### • نکات منفی

عنوان مقاله: از آن‌جاکه عنوان مقاله بایستی منعکس‌کننده‌ی محتوا و متغیرهای آن باشد و در عین حال روشن، گویا، جامع، مانع، حاوی کلیدواژه‌ها و نیز قابلیت بازیابی داشته باشد؛ از این رو با توجه به ویژگی‌های یاد شده، عنوان این مقاله نتوانسته این بایدها را برآورده سازد. چراکه در عنوان مقاله دو مورد بیان شده است: ترتیب سازه‌ای و عامل وزن؛ درحالی‌که در وهله‌ی نخست در این مقاله ترتیب همه‌ی سازه‌ها مدنظر نیست، بلکه تنها به ترتیب مفعول مستقیم در موقعیت پیش‌فعلی توجه شده و علاوه‌براین به جزء عامل وزنی، عامل معرفگی و تشخیص‌پذیری و به‌طورکلی نشاننداری و برجستگی مفعول‌ها حائز اهمیت است. بنابراین، اگر در کنار عامل وزنی متغیر نشاننداری نیز درج می‌گردید و نیز به‌جای عنوان کلی ترتیب سازه‌ای، جایگاه مفعول مستقیم بیان می‌شد، به‌نظر عنوانی رساتر و جامع‌تر می‌بود و خواننده تنها با دیدن عنوان مقاله به موضوع و هدف اصلی پژوهش پی‌می‌برد. لذا درج این عنوان بهتر است: جایگاه مفعول مستقیم در زبان فارسی در رابطه با عوامل نشاننداری و وزنی؛

کلیدواژه‌ها: پس از ارائه‌ی چکیده، ۵ کلیدواژه آمده، که در بین آن‌ها واژه‌ی مفروض‌بودگی، وجود دارد که متغیر مورد بررسی در این تحقیق نبوده و صرفاً در بخش پایانی نتیجه‌گیری به‌صورت گذرا به آن پرداخته شده است؛ درحالی‌که متغیری که محور اصلی این پژوهش بوده، یعنی نشاننداری، جزء کلیدواژه‌ها نیست؛

مقدمه: در پاراگراف سوم، صفحه‌ی ۲۱۵، موضوع پژوهش بیان شده است اما مشخص نشده که این ترتیب سازه‌ای مفعول مستقیم و غیرمستقیم به‌جزء عامل وزنی در رابطه با چه عامل دیگری می‌خواهد مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. چراکه در



بخش‌های بعدی مقاله برای خواننده مشخص می‌گردد که عامل نشاننداری مفعول مستقیم نیز در این ترتیب نسبی دخیل است و یکی از متغیرهای اصلی مورد توجه پژوهشگران می‌باشد.

- پیشینه‌ی پژوهش: از آن‌جا که ضروری به نظر می‌رسد موضوع مقاله را با سابقه‌ی پژوهشی آن پیوند داد و در صورت لزوم به ارائه‌ی نقد و خلاصه‌ای از آن‌ها پرداخت، لذا این مقاله از حیث چنین ویژگی پژوهشی، ناقص است. در مقدمه‌ی مقاله مروری بر برخی پژوهش‌های انجام شده در مورد عامل وزنی، اشاره شده و در سطر اول صفحه‌ی ۲۲۲، به ذکر اسامی سه تن از محققان که در رابطه با ساخت‌های مفعولی پژوهش‌هایی داشته‌اند، اکتفا نموده‌اند و مطلبی در رابطه با نتایج و دستاوردهای آنان ارائه نشده است؛ ضمناً برزنن<sup>۱</sup> و فورد<sup>۲</sup> علاوه بر مورد مطرح شده در سال ۲۰۰۷، پژوهشی در سال ۲۰۱۰ در همین زمینه انجام داده‌اند که نویسندگان به آن اشاره نکرده‌اند. علاوه بر این در بخش مقدمه، پاراگراف سوم، صفحه‌ی ۲۱۶، سطر آخر، نویسندگان اظهار داشته‌اند که تاکنون پژوهش پیکره‌بینادی در رابطه با فاعل در زمینه‌ی عوامل وزنی و ترتیبی انجام نگرفته است در حالی که چنین اظهارنظری درست نیست؛ چراکه راسخ‌مهند (۱۳۹۱) در پژوهشی پیکره‌ای به بررسی بند فاعلی در زبان فارسی پرداخته است و در این رابطه اصل سازه‌های بلافصل سریع مطرح شده توسط هاوکینز (۱۹۹۴) را در مورد فاعل‌ها، صادق دانسته است. وی با ارائه‌ی نمونه‌هایی از زبان فارسی بیان داشته که بندهای موصولی فاعلی طولانی، راحت‌تر و بیشتر جابجا می‌شوند و دلیل این مسئله را نیز این‌گونه بیان نموده که حضور بندهای موصولی در وسط جمله باعث می‌شود اجزای بند اصلی از هم جدا شوند و در نتیجه پردازش سخت‌تر می‌شود و به عامل و اصل وزن و سنگینی نیز پرداخته شده است. راسخ‌مهند و قیاسوند (۱۳۹۲) در پژوهشی دیگر، به فرایند پس‌اندازی در مورد سازه‌های مفعول مستقیم، مفعول غیرمستقیم، فاعل و حرف‌افزای با توجه به عامل وزن (سنگینی) به روش پیکره‌ای پرداخته‌اند. ضمناً، سامولین و فقیری به فرضیه‌ی DOM پرداخته‌اند، اما اصلاً از پژوهش‌هایی

که نویسندگان ایرانی در این زمینه انجام داده‌اند، نامی برده نشده است (بهرامی و دیگران ۱۳۹۲، راسخ‌مهند و نقشبندی ۱۳۹۲، راسخ‌مهند و ایزدی‌فر ۱۳۸۹، راسخ‌مهند ۱۳۸۶). علاوه بر این باتوجه به این که هدف اصلی مقاله‌ی مورد بررسی ترتیب نسبی مفعول مستقیم و غیرمستقیم است، لازم بود که به پژوهش‌هایی که بر روی زبان فارسی در این زمینه انجام گرفته، اشاره می‌شد (راسخ‌مهند ۱۳۸۳). در صفحه‌ی ۲۲۶، پاراگراف دوم، سطر دوم، نویسندگان ادعان داشته‌اند که تاجایی که آنان می‌دانند، تاکنون در مورد عامل وزنی بر روی زبان فارسی تحقیقی صورت نگرفته است در حالی که راسخ‌مهند (۱۳۹۱) و راسخ‌مهند و قیاسوند (۱۳۹۲) به این عامل در پژوهش‌های پیکره‌بنیاد خود توجه نموده‌اند. راسخ‌مهند (۱۳۹۱) در مقاله‌ای به بررسی دلایل نقشی و رده‌شناختی پس‌اندازی گروه‌های حرف اضافه‌ای در زبان فارسی پرداخته است. وی اظهار داشته این فرایند در ساده‌سازی پردازش نقش دارد و در این خصوص به وزن سازه‌های پس‌انداز شده و تأثیر آن‌ها در پردازش اشاره نموده است.

- مفاهیم اولیه: در مقاله‌ی مورد بررسی، پس از چکیده و مقدمه، برخی ویژگی‌های نحوی زبان فارسی که مرتبط با موضوع پژوهش می‌باشد، مطرح شده است که در این بخش به مواردی که به نظر می‌رسد نیاز به اصلاح دارند، اشاره می‌گردد:

أ- مثال‌ها: به برخی نمونه‌های درج شده در این مقاله ایراداتی وارد است:

(۱) نمونه‌ی شماره (i) در پانوش صفحه‌ی ۲۱۸:

*Se-tâ ketâb-hâ gom šod-and.  
Three-CLF book-pl lost become-3pl.  
"the three books were lost".*

در این نمونه همان‌طور که نگارندگان نیز مشخص کرده‌اند، *se-tâ* طبقه‌نمای عددی برای کتاب‌ها می‌باشد و بدین طریق معنا و مفهوم خاصی به این کتاب‌ها داده و آن‌ها را تشخیص‌پذیر کرده است. اما میزان این تشخیص‌پذیری چندان زیاد نیست. چرا که معلوم نیست آیا این کتاب‌ها مجموعه‌ای سه‌تایی بوده‌اند یا این که تعداد سه تا از یک مجموعه‌ی

<sup>2</sup>Ford

<sup>1</sup>Bresnan





ب- گروه‌های اسمی فاقد حرف تعریف:

سام‌ولین و فقیری تعریف جامعی از ویژگی‌های صرفی و نحوی گروه‌های اسمی فاقد حرف تعریف ارائه نموده‌اند. در بخش فرعی (۱-۲-۲) صفحه‌ی ۲۱۷، تنها به خوانش جنس و وجودی این دسته از اسامی اشاره شده، در حالی که اسامی فاقد حرف تعریف، دارای چهار نوع خوانش هستند: جنس، وجودی، نوع و معرفگی. هر چند در پاراگراف دوم همین صفحه اشاره داشته‌اند که این نوع اسامی که فاقد حرف تعریف یا کمیت‌نما قبل از اسم هستند، به دو دسته تقسیم می‌شوند: معرفه یا معرفه‌ی ارجاعی و اسامی فاقد حرف تعریف. اما مطرح کردن این مطلب جدای از بخش اسامی فاقد حرف تعریف، منجر به القاء عدم ارتباط میان این دسته از اسامی و معرفگی شده در حالی که اشاره شد، یکی از خوانش‌های اسامی فاقد حرف تعریف، معرفگی است. علاوه بر این، نگارندگان به جایگاه‌های نحوی و نقش‌های متنوعی که این اسامی می‌توانند بگیرند، اشاره‌ای نداشته‌اند. ضمناً گنجاندن دسته‌ای دیگر از اسامی فاقد حرف تعریف که مشخصاً به دلیل داشتن وابسته‌ی پسین از دیگر اسامی فاقد حرف تعریف مجزا می‌گردند، چندان ضروری به نظر نمی‌رسد؛ چون ویژگی مشترک همه‌ی اسامی فاقد حرف تعریف این است که حرف تعریف ندارند. درعوض اگر نویسندگان، بخش فرعی محمول‌های پیچیده (افعال مرکب) را در زیربخش اسامی فاقد حرف تعریف قرار می‌دادند، ارتباط مفهومی بین این دسته از اسامی و افعال که تحت فرایند انضمام قرار می‌گیرند، راحت‌تر ایجاد می‌شد. چراکه جزء غیرفعلی افعال مرکب، اسامی فاقد حرف تعریفی هستند که دبیرمقدم (۱۳۷۴) و مدرسی و سیموننکو<sup>۲</sup> (۲۰۰۷) به روشنی در مورد آن‌ها بحث نموده‌اند. درضمن مدرسی (۲۰۱۰) بحث مفصلی در مورد انواع اسامی مفرد فاقد حرف تعریف و

بزرگ‌تر. علاوه براین، در این‌جا برخلاف نظر نگارندگان، نمی‌توان بر معرفه بودن مرجع کتاب‌ها صحنه گذاشت، چون مصداق آن‌ها تنها برای گوینده مسجل است و ممکن است برای شنونده این‌گونه نباشد:  
الف) سه تا کتاب‌ها گم شدند.  
ب) کدوم سه تا کتاب؟  
الف) هموونایی که ...

حال اگر بعد از سه تا کتاب‌ها، مالک آن‌ها حضور داشته باشد، سه تا کتاب‌های پارمیس باعث می‌شود که معنای این صورت کلمه تحدید گردد. زیرا با توجه به ویژگی گسترده‌ی معنایی اسامی فاقد حرف تعریف (BNS) لازم است برای رسیدن به درجه‌ی بالای معرفگی، معنا و مفهوم این دسته از اسامی را محدود کرد (فارکاس<sup>۱</sup>: ۲۰۰۲).

(۲) نمونه‌ی شماره‌ی (۱۰) صفحه‌ی ۲۱۸:

*Maryam ketâb-e šer xarid.*

*Maryam book-EZ poetry bought.*

*Maryam bought a poetry book/some poetry books."*

به نظر می‌رسد درج معادل انگلیسی که زیر آن خط کشیده‌ایم، حتی به صورت انتخابی چندان درست نیست. چون در معادل فارسی، مفرد بودن کتاب معلوم است. اما می‌توان حضور این معادل انگلیسی را به دلیل حساس نبودن اسامی فاقد حرف تعریف (BNS) به مقوله‌ی شمار توجیه نمود.

(۳) نمونه‌ی شماره‌ی (۱۵)، صفحه‌ی ۲۱۹:

*Yek ketâb-hâ-i heyn-e asbâbkeši gom šod-and.*

*A book-pl-INDF during-EZ move lost became-3pl.*

*"Some (of the) books get lost during the move."*

حضور همزمان علائم نکرگی و جمع، در زبان فارسی نوشتاری رایج نیست و جمله تاحدی عجیب (؟) به نظر می‌رسد، اما در شیوه‌ی محاوره‌ای کاربرد دارد:

*Ye ketâbâ-i heyn-e asbâbkeši gom šod-an*



<sup>2</sup> Simonenko

<sup>1</sup> Farkas



تداوم این بررسی را در زمینه‌ی ساخت اطلاعی اعلام نموده‌اند که این موضوع نیز درخور توجه می‌باشد و نتایج تحلیل آتی می‌تواند به‌نوبه‌ی خود ابزار سنجشی برای مشخص نمودن صحت نتایج به‌دست‌آمده‌ی بررسی کنونی باشد.

## منابع

بهرامی، فاطمه و دیگران (۱۳۹۲). «معرفگی و نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی»، *پژوهش‌های زبانی*، س ۴، ش ۴، دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳). «زبان فارسی و نظریه‌های زبانی: در جستجوی چارچوبی برای تدوین دستور جامع زبان فارسی». *دستور ویژه نامه فرهنگستان*، س اول، ش ۱، صص: ۹۳-۱۲۹.

----- (۱۳۷۴). «فعل مرکب در زبان فارسی»، *مجله‌ی زبان‌شناسی*، س ۵، ش ۱، صص: ۶۰-راسخ مهند، محمد (۱۳۸۳). «جایگاه مفعول در زبان فارسی»، *نامه فرهنگستان*، د ۶، ش ۴-پیاپی ۲۴.

----- (۱۳۸۶). «مفعول نمایی افتراقی در برخی زبان‌های ایرانی»، *گویش‌شناسی، ویژه‌نامه‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. د ۴، ش ۱ و ۲، پیاپی ۱۳۸۸). «معرفه و نکره در زبان فارسی»، *دستور*. ۵: ۱۰۳-۸۱.

راسخ مهند، محمد و راحله ایزدی‌فر (۱۳۸۹). «تاثیر معرفگی بر نشانه‌ی مفعولی در زبان‌های تاتی، تالشی و بلوچی»، *فصل‌نامه‌ی پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*. د ۲، ش ۱.

راسخ مهند، محمد (۱۳۹۱). «گروه حرف اضافه پس از فعل: دلایل نقشی و رده‌شناختی»، در *مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی، به کوشش محمد دبیرمقدم*، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، جلد اول، صص: ۲۸۰-۱۹۳.

راسخ مهند، محمد و زانیار نقشبندی (۱۳۹۲). «تاثیر قدرت موضوعات فعلی بر حالت نمایی افتراقی: شواهدی

ویژگی‌های نحوی و معنایی آن‌ها ارائه داده و اظهار داشته که اسامی مفرد فاقد حرف تعریف در جایگاه مفعول، در صورت داشتن نشانه‌ی مفعولی به خارج از سیطره‌ی گروه فعلی می‌روند و اگر بی‌نشان باشند، در زیر سیطره‌ی گروه فعلی واقع می‌شوند. ج- گروه‌های اسمی نکره: نویسندگان در صفحه‌ی ۲۱۹، بخش (۲-۲-۳) اظهار نموده‌اند این دسته از گروه‌های اسمی می‌توانند خوانش مشخص و نامشخص داشته باشند، اما هیچ تعریف و توضیحی برای شناساندن این دو دسته از خوانش‌ها جهت تصریح مطلب ارائه ننموده‌اند.

د- باتوجه به هدف پژوهش که ترتیب سازه‌ای مفعول مستقیم طبق عوامل وزنی و نشانداری و معرفگی می‌باشد، بهتر بود که به معرفگی بیشتر پرداخته می‌شد و سلسله مراتب معرفگی مطرح‌شده توسط کرافت (۲۰۰۳: ۱۲۲) که به طور خاص در رمزگذاری مفعول نقش بسزایی دارد، ارائه می‌گردید؛ ه- جایگاه مفعول مستقیم: در این مقاله، نگارندگان به نقل از کریمی (۲۰۰۳)، براساس ویژگی مشخص‌بودگی، دو موقعیت نحوی برای مفعول مستقیم ارائه داده‌اند، اما دبیرمقدم (۱۳۸۳) اعتقاد دارد که این دیدگاه کریمی (۲۰۰۵) در رابطه با نقش را در مشخص‌بودگی، دال بر تعریف دوری است که ایشان از آن دارد.

## ۴. بحث و نتیجه‌گیری

علیرغم انتقادات مطرح شده، پژوهش پیکره‌بنیاد سامولین و فقیری می‌تواند به جنبه‌های دیگر زبان‌شناسی از جمله روان‌شناسی زبان پیوند خورده و داده‌های جمع‌آوری شده در شرایط آزمایشگاهی و بر روی یک گروه سنجیده شود تا بتوان با اطمینان بیشتری در مورد روند پردازش و تولید چنین داده‌هایی با چنین ویژگی‌هایی استدلال دقیق‌تری نمود. این پژوهش از نقطه‌نظر داده‌های فراوان به‌کاربرده و روش آماری اعمال‌شده در روند تجزیه و تحلیل داده‌ها، ارزشمند است. ضمناً پژوهشگران در سطر آخر بخش نتیجه‌گیری مقاله‌ی خود



Lazard, G. (۱۹۸۲). "Le Morphème râ en Persan et Les Relations Actanciennes". *Bulletin de la Société Linguistique de Paris*. ۷۳ (۱): ۱۷۷-۲۰۸.

Lazard, G. (۱۹۸۴). "Actance Variations and Categories of the Object". In F. Plank, (ed.) *Objects: Towards a Theory of Grammatical Relations*. London: Academic Press. Pp" ۲۶۹-۲۹۲.

Modarresi, F. (۲۰۱۰). "Bare Singulars in Persian". *CLA*.

Modarresi, F. and A. Simonenko (۲۰۰۷). "Quasi Noun Incorporation in Persian", *Proceedings of LongO*.

Silverstein, M. (۱۹۸۱). "Case Marking and the Nature of Language". *Australian Journal of Linguistics*.



دوستان عزیز میتوانند شماره های پیشین مجله بیان را از وبلاگ مجله دریافت و نظرات و پیشنهادات خود را ثبت کنند.

[www.aubayan.blog.ir](http://www.aubayan.blog.ir)



از گویش هورامی»، *مجله مطالعات زبان و گویش های غرب ایران*، دانشگاه رازی، ش ۱، ص ۲۲-۱.

راسخ مهند، محمد و مریم قیاسوند (۱۳۹۲). «عوامل مؤثر بر پسایندسازی در زبان فارسی»، *مجله زبان شناسی و گویش های خراسان* دانشگاه فردوسی مشهد، شماره پیاپی ۹.

راسخ مهند، محمد (۱۳۹۱). «بند فاعلی در زبان فارسی»، *مجله زبان شناسی*، سال ۲۴، ش ۲ (پیاپی ۴۷)، ص ۴۳.

Aissen, J. (۲۰۰۳). "Differential Object Marking: Iconicity vs. Economy". *Natural Language and Linguistic Theory*. ۲۱, pp: ۴۳۵-۴۸۳.

Bosson, G. (۱۹۸۵). *Differentielle Objekt Markierung in den neuiranischen Sprachen*. Tübingen: Gunter Narr Verlag.

Bresnan, J. and M. Ford (۲۰۱۰). "Predicting Syntax: Processing Dative Constructions in American and Australian Varieties of English". *Language*. ۸۶ (۷): ۱۶۸-۲۱۳.

Comrie, B. (۱۹۸۹). *Language Universals and Linguistic Typology*. Chicago: University of Chicago Press.

De Swart, H. and J. Zwarts (۲۰۰۹). "Less Form-More Meaning: Why Bare Singular Nouns Are Special". *Lingua*.

Croft, B. (۱۹۹۰). *Typology and Universals*. Cambridge: Cambridge University Press.

Croft, W. (۲۰۰۳) *Typology and Universals*. University of Manchester: Cambridge.

Farkas, D. (۲۰۰۲). "Specificity Distinctions", *Journal of Semantics*, ۱۹, ۱-۳۱.

Faghiri, P. and Samvelian, P. (2014). "Constituent Ordering in Persian and The Weight Factor". *Christopher Piñón. Empirical Issues in Syntax and Semantics 10*, pp.215-232

Frommer, P.B. (۱۹۸۱). *Postverbal Phenomena in Colloquial Persian Syntax*. University of Southern California. Faculty of the Graduate School.

Nostalgia is like a grammar lesson: you find the present tense, but the past perfect!

Owens Lee Pomeroy

